

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقد الحمد كدرين زمان افاد و شایسته ان كتاب في انشراح حالات احدة الاخبار
عمدة الاطهار محبوب حضرت عفا سر سيد بيرج الدين قطب الاقطاب قطب المدارس على

بزرگوارترین
در آموختن
در احوال خلفاء
انسانیت

من الیوم فی حدیث صحیفه شریف در بیان مهم صدق و صداقت و اول افواجی علماء و احیاء طریقات
سند بر کات و حدیث کوی بیگانه از سر من اری انفسه کوی سر من انفسه فی حدیث شریف کوی سر من انفسه

و طبع عن قلبه و فی کتب مطبوعه

رسالہ ہذا از کتب فیل انتخاب نمودہ ترتیب دادہ شد از مضمون نسخہ ہذا واضح است

ملفوظات حضرت سید ابو محمد ارغوان - و ملفوظات حضرت سید ابوتراب مقصور و مکتوبات
حضرت قاضی مطہر مکتوبات قاضی حمید الدین ناگوری - و کتائب اشرفی -
آمین اکبری - بحر المعانی - ثمرات القدس - ملفوظات حضرت شاہد احمد صاحب
مرآت مداری - رسالہ عالیہ مصنفہ حضرت قاضی محمود - مکتوبات میرا شرف
جہانگیر سمنانی - رسالہ مولوی سحید - رسالہ مولوی نجم الدین - رسالہ افشا علی نقی -
رسالہ مولوی عبدالباسط قنوجی - رسالہ نادرہ - ملفوظات شیخ عین الدین -
مکتوبات مولانا فخر الدین صوفی - در المعانی - مکتوبات حضرت شیخ ابونصر کی -
بحر المعارف - مکتوبات شاہ بوعلی مدنی - مخزن الاسرار - نور الاخبار
سوارق الولاہیت مصنفہ ملا وجہی النجدی - خزینۃ الابرار مصنفہ حضرت
قاضی مسعود شبانی - نور الہدایت - گلزار ادتاد - و سراج الہدایت -
مکتوبات حضرت مولانا ظہور الاسلام - گنہر الحقیقہ - مدارج الولاہیت وغیرہ -

والعالم

محمد امیر حسین اری القصوی - ڈاک خانہ مکتبہ ضلع کان پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 سورة الاحقاف بحضرة فقير سيد يعقوب الدين قطب الاقطاب قطب الهدى

مذكره القسرين
 في احوال خلفاء
 السيد يعقوب الدين

من البيت النبوي الشريف في احوال خلفاء
 السيد يعقوب الدين في احوال خلفاء

مَطْبَعُ عَزِيزٍ وَفَتْحُ كَابُورٍ مَطْبُوعٌ

PF13566

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

1965-66

سبحانه والاعلى فاعلم اني انا الذي كنت في الدنيا من قبل ان يبعثني اليك
من اهل البيت واليه ايتها فانك ستدعيه ويحيي كما قال من كلامي في
الصلوة والسلام على حبيبكم ورؤسائكم سيدنا الذي كان لي خفي
ما خلقه سلافا لآله وعبيد الذي خال حبيبكم في شاكلته اجمع ابي الحور
اليه واقصد يتواضعون ثم انا بعد فيقول العبد العاوي من عبد الله الخليل
الذي ليس له انك لا شيء قليل انا قد كنت من امرائك في ردف طويل ان كنت في
حوال الا ولما والى الله امره رسالة تكون لي الى سعادة الدارين وسنة

علی اللہ میر زقیمی رحا

أحب الصالحين ولست منهم

لكن لاجل ههنا الاوقات من الخلف والامام لم يرد علي انما الى
انتم المزمع فاعلموا في نفسي ان الدنيا فانتهت ولا بد من الرجوع الى الاول الحق
فمنعت في كراوليا الله الكرام اعني حضرت سيد بدر الدين قطب المصطفى

الحق في نفسه الحق في الظاهر من
الظاهر في الحق والحق في الظاهر من
الظاهر في الحق والحق في الظاهر من

و می دلی اند و من بجه دی اسم که سله ادلی که بیان آمد و باعث گفت
 خاطر عا طش گردید و یک نظر غلطش بجه که استش سلوب گشت پیدها
 برود و گاه خود تشریف آورد و وقتیکه روبرو حضرت شد فرمود که ای پسر
 شایع البیر الدین طبع از کت را که در ساخته پارس و به خوش اند و
 هیچ گفت ساعی نگذشته بود که البیر الدین بجال نشسته عا نه شد و همایک
 شایان شان فقر انباشته گفته بود از آن توبه کرده و سعادت خواست
 حضرت قطب لمدار رسید مروح گفته اعا تا منصب بجال فرمود العرض
 حضرت سیر و هدایت کرد و در ملا و پند تشریف آوردند و پیشگاه مخلوق جلوه
 بهیت و اوارات و در آن حضرت قطب لمدار ابراهه اجمیر کرده در شهر رسیدند
 و بر کوکله پاهای حضرت سید جمال الدین رسیدند و در آن عکاف نشاندند
 خود بدولت بجانب کابلی عنان غریبست منعطف ساختند و قلیکه
 حضرت یکاپی نزول اقبال و حصول اطلال فرمودند خبر فیاضی و کرمش
 بیشتر گردید و قادر شاه بن محمود شاه که از بنا بر فیروز شاه دهلوی بود
 اراده حاضر شدن بجه پیش در سر رسید است مرشدش بوجهی منع میکرد
 که و قعتم این که در او ند شاه است از آنجا رفتن در نظرش کمتر خواهد شد
 باری بوقت نصف النهار موقع یافت حاضر گردید و عا و الملک ابو شاه قوم
 جن که بر در حجه اقدس حاضر بود حکم را از اندرون رفتن مانعت کرد

و می دلی اند و من بجه دی اسم که سله ادلی که بیان آمد و باعث گفت
 خاطر عا طش گردید و یک نظر غلطش بجه که استش سلوب گشت پیدها
 برود و گاه خود تشریف آورد و وقتیکه روبرو حضرت شد فرمود که ای پسر
 شایع البیر الدین طبع از کت را که در ساخته پارس و به خوش اند و
 هیچ گفت ساعی نگذشته بود که البیر الدین بجال نشسته عا نه شد و همایک
 شایان شان فقر انباشته گفته بود از آن توبه کرده و سعادت خواست
 حضرت قطب لمدار رسید مروح گفته اعا تا منصب بجال فرمود العرض
 حضرت سیر و هدایت کرد و در ملا و پند تشریف آوردند و پیشگاه مخلوق جلوه
 بهیت و اوارات و در آن حضرت قطب لمدار ابراهه اجمیر کرده در شهر رسیدند
 و بر کوکله پاهای حضرت سید جمال الدین رسیدند و در آن عکاف نشاندند
 خود بدولت بجانب کابلی عنان غریبست منعطف ساختند و قلیکه
 حضرت یکاپی نزول اقبال و حصول اطلال فرمودند خبر فیاضی و کرمش
 بیشتر گردید و قادر شاه بن محمود شاه که از بنا بر فیروز شاه دهلوی بود
 اراده حاضر شدن بجه پیش در سر رسید است مرشدش بوجهی منع میکرد
 که و قعتم این که در او ند شاه است از آنجا رفتن در نظرش کمتر خواهد شد
 باری بوقت نصف النهار موقع یافت حاضر گردید و عا و الملک ابو شاه قوم
 جن که بر در حجه اقدس حاضر بود حکم را از اندرون رفتن مانعت کرد

و می دلی اند و من بجه دی اسم که سله ادلی که بیان آمد و باعث گفت
 خاطر عا طش گردید و یک نظر غلطش بجه که استش سلوب گشت پیدها
 برود و گاه خود تشریف آورد و وقتیکه روبرو حضرت شد فرمود که ای پسر
 شایع البیر الدین طبع از کت را که در ساخته پارس و به خوش اند و
 هیچ گفت ساعی نگذشته بود که البیر الدین بجال نشسته عا نه شد و همایک
 شایان شان فقر انباشته گفته بود از آن توبه کرده و سعادت خواست
 حضرت قطب لمدار رسید مروح گفته اعا تا منصب بجال فرمود العرض
 حضرت سیر و هدایت کرد و در ملا و پند تشریف آوردند و پیشگاه مخلوق جلوه
 بهیت و اوارات و در آن حضرت قطب لمدار ابراهه اجمیر کرده در شهر رسیدند
 و بر کوکله پاهای حضرت سید جمال الدین رسیدند و در آن عکاف نشاندند
 خود بدولت بجانب کابلی عنان غریبست منعطف ساختند و قلیکه
 حضرت یکاپی نزول اقبال و حصول اطلال فرمودند خبر فیاضی و کرمش
 بیشتر گردید و قادر شاه بن محمود شاه که از بنا بر فیروز شاه دهلوی بود
 اراده حاضر شدن بجه پیش در سر رسید است مرشدش بوجهی منع میکرد
 که و قعتم این که در او ند شاه است از آنجا رفتن در نظرش کمتر خواهد شد
 باری بوقت نصف النهار موقع یافت حاضر گردید و عا و الملک ابو شاه قوم
 جن که بر در حجه اقدس حاضر بود حکم را از اندرون رفتن مانعت کرد

باز در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران

شرح شریف نموده با هم مشورتی همیکرونه که حالایم کرده شود که
 از ان میان نکته دانی را بکار برده گفت اول بر انگشت خضر که او نیز
 جزو بدن است چند قطرات آب انداخته امتحان کنیدی و قتیکه بر سحاب
 انداخته مثل خاکستر آب گداخت آن وقت فشار شیخ بر همه با
 طاقت گشت پس بلا غل و فن نموده و مملکت قادر شاه تزلزل آمد
 این واقعه در تاریخ هند مندرج است با تقریبان بارگاه الوهیت تمجید دانی

همین است که ظهور آمد خا و اندکین و الک

پروانه از ان سوخت که شمع و راقم

حضرت قطب مدار از انجا مشیو بجوینور شد ند واقع کالیی چونکه بود شهرت
 گوش گز سلطان ابراهیم شرقی شده بود پیشوائی کرده بحمال عجز نکند
 مع اراکین سلطنت قدوسی حاصل ننوده و دارالامارت خود آورده
 از غنیمت بیعت مع ایمان سلطنت سرفراز شد حضرت قاضی شهاب الدین
 ملک العلماء بر کشت و اعتدال آماوه شده خصوصیتی از انجناب اختیار نمود
 و در بار سلطان مذکور خبر کرد و در کار رسانید مگر با وجود و نقش که سلطان
 سیکر و اصلا درین معالیه بدو منتفی نشد و قتیکه کرات با برات کرد
 آنجناب هر روز همیشه ندوید بنحاط خود منفصل گردید و بزمین سلسله جینی
 دو سوال نوشته بجهتش ارسال داشت در جوابش حضرت قطب مدار

باز در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران

این فرقه صحبت با ایشان ده شده
 بظفر از نادر علوم از ایشان صادر
 کرده شد و غزائب آثار شایده
 نشد از علم سیکر به تمام خلقت
 اندک در دهه دوران کینی از جود
 رفت از یکبار کیمت به مدار
 غنایک است و در جی بر زار

باز در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران
 سبب برادران و دوستان و یاران

محمود و مستور سیدار و لایق نقایح التعلیقات الکبریٰ فی الحقائق و رویش
در سبزه روکشید که نامور مامرائه حاصل است و الله تعالی علیکم
الرحمة و لکن اکثر الذنایب لا یعلمون و خوشنتر را کبوت نثری برد
بیناید که بدان نامور است چون این معنی آن بر او را معلوم گشت دیگر
آنکه اعلیٰ و مرتبه آنکه یکبار که بر سیده نیز متبع باش پیش از آن که
از کج خانه عدم بسوی منزل وجود بیرون می آید یعنی التعلیقات الکبریٰ
و باز نمود آن مقبولان حضرت ازل را بر در پیشانی نداری مرا لکشت
بیکر و جلیل اینجا به حروف و اصوات گفت هنوز از افروزش کماله
بمان حالت در ایشان تبار است و در میان ایشان نهاضی می پیشانی
و آنچه در کتابت ازل و اید است بدان وقت اند این علم میراث انبیا
است اسے برادر و خجین در شیشه الانبیا باید که مرا ایشان راست و از جمله
نواهب آسمی و اسرار عالم نامتناهی است و از همه مخلوقات پوشیده که
ان من العلم کلمة المکنون لا یعلمها الا العلماء بآلائها
و آنچه در لوح کمنون است معانی و شایده در نظر ایشان است
و از عالم کن تا دخول بهشت و درون آنچه که تو دوست و خواهر بود
سیدانند و احوال و فراسے قیامت جزو کن سیدانند و امتکارت و احوال
یوم الحشر و موی که هر گاه که مردمان در روز بعثت با یکدیگر آنجه

[illegible]

چنانچہ عدم
فاسے جس انسان
درست حالات خود را پس
آورد و داد الوجب فی الدارین
و الفنا سے اعدا کلک چشمه
عصافیه را با حق و دنیا و آخر
دو انظر تحقیق و نظر مع اسلے

مقام الصوم الا صلى في دور قديم تاني
الرملة حات غودر سكي غدا آردو
غم غدا بوزال الوسم حجابا الجوده
في عين الغلات الاحمره مع
الوقوع الا شينيه وهو مقام
الجوده و غودر سكي حات
غودر سكي غدا آردو

مجلس اعلیٰ پاکستان

در روزی داده اند تا قیامت
چون که در این عالم است
در روزی که در این عالم است
در روزی که در این عالم است

در روزی که در این عالم است چون که در این عالم است در روزی که در این عالم است در روزی که در این عالم است	در روزی که در این عالم است چون که در این عالم است در روزی که در این عالم است در روزی که در این عالم است
--	--

در روزی که در این عالم است چون که در این عالم است در روزی که در این عالم است در روزی که در این عالم است	در روزی که در این عالم است چون که در این عالم است در روزی که در این عالم است در روزی که در این عالم است
--	--

در روزی که در این عالم است
چون که در این عالم است
در روزی که در این عالم است
در روزی که در این عالم است

در روزی که در این عالم است
چون که در این عالم است
در روزی که در این عالم است
در روزی که در این عالم است

در هر روز یک مرتبه بخواند و بر سر او

۲۰

این کتاب را در هر روز یک مرتبه بخواند و بر سر او
 و در هر روز یک مرتبه بخواند و بر سر او
 و در هر روز یک مرتبه بخواند و بر سر او
 و در هر روز یک مرتبه بخواند و بر سر او

که از ابرو و جگر و اندام در جگر بود و طلبید شاه این معصوم بر چند
 جستجو هر سانسید که آب و سستیا بگر و خدا تعالی اضطرارش
 پیوسته نمود و چنان خاطرش که یکی از بندگان خاص بود و چشمه فیض
 و رسوا و کن یور از دریا که رحمت بی پایان خویش جاری فرمود
 و بنور بلفظ اقیس نامیست و فقیه آواز نه فیاضی و کرم حضرت قطب المله
 گوش اهل عالم رسید کثرت مردمان و ضعیف و شریف بر آستانه اش
 گردید و بهائے و غیره اندوز سعادت و کرمش شده که در آن گشت
 در آن نزدیکی حضرت قاضی سطر هم بنقض سباحه بخدش حاضر شد
 و بهی پیش کرد و آخر اعتراض خود را دم بوده و طلقه خاصان و را
 ذکرش آینه را تمام کرده خواهد شد انشاء الله تعالی عرض کرد در آن
 آوان عرض سلطان ابراهیم شرقی بنا بر طلب حضرت مع تحف
 و تحائف از جو نیور وارد شدند حضرت قطب المله را بنظر ایثار و مده
 که از ابا لیان جو نیور کرده بودند حضرت سید ابوتراب فصوص خلیفه
 و جانشین خود را بر عاده افاده گذاشته و عزم جو نیور کرده و رون بخش
 کعبه گشتند شمره آمد و الا عالمگیر شد حضرت شیخ میا بخدست اقدس
 حاضر گردیدند و مشمول عواطف حضرت بوده سعادت یافته اند و خنده و
 حضرت قطب المله را بحالت انبساط ارشاد فرمود که شیخ تمنا استحقاقی

و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و

و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و

و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و
 و از این نعمت بالارضا و رضای و کرم و

بن حضرت امام جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر بن حضرت امام
زین العابدین بن امام حسین بن حضرت علی کرم الله وجهه رحمت الله
بره ائمه رحیمین قائم مقام و سجاوه نشین حضرت قطب المدار است
و جامع علوم صوری و معنوی شده بکمالات عالیه انصاف داشت
چنانچه از دوزخ علم و عمل و اخلاق حسنه سیدای مصداقش ملک العرفاء در
کتوبات و ملفوظات خود تحریر کرده اند که بر او حقیقی بودند و معنی حضرت سید
ابو محمد باقر بن سید ابوالحسن طیفیر حضرت صوح در شهر حلب ملک شام
بر قصد جبار که منقضات حلب است توطن داشتند از پدر و شعور و تربیت لایزال
بر ناصیه های متورشان تابان و آنچه که حالت و صما بحین می باشد جعلی در
ساجز اوگان سو صوف پیدا و آشکارا بود و در کمال صلاح و تقوی و بیک
بے نظیر بودند آنحضرت خواجگان را اشتیاق قدس بوسی جلد مجر خود
بر جبار و غلط جاکرین شد و منتظر وقت بودند که که حضرت از قدوم
سینست لازم دیده انتظار رشتا قان را سوز فرایند و حضرت تطل المیار
را زمانه کثیر از وطن شریف تشریف آورده گذشته بود و در سید و سیاحت
و برایت خلق اعدا و بقات مبارک بسر سفر مودند و درین مدت چندین
بشت صاحبزادگان گذشته اند و قتی حضرت را دود نموده بر دلو تخته
فیض کاشانه تشریف ارزانی نمودند و بر بر روان ملک بقافا تحفه اند

[illegible][illegible]

و از حال با کمال خود دیده و بزرگواران را بر نور و ضیاء بخش فرمودند
و در زمره نرس خود گرفته بخدمت اشرف اقدس و شستند و بشیرت
توجهات دار و نهیهای غیر مترقبه بر پیکر امانال فرموده کامل و اکل
گردانیدند و در کمالات خود هر همه صاحب کمال بوده اند چنانچه از
تصفیقات خلقی نامدارشان خوارق عادات هر یک جدا گانه و شکار
اند و کرامات باهرات که از آنها بطور آمده ششترانه درین مجسمه گنجایش
ندارد و اندکی از ان نوشته شد آورده اند که وقتی جماعت تاجران
مغرب مال خود فروختند که دره بمقامی تقسیم شده بودند و اراده و پس
بلکه خویش میداشتند شخصی کشاد از حرامیان خود کرده در ان میان
خود را بظا هر رفیق و همکار و شریک پنج و هفت مسخره کرده
مخفی شده و بهرامی او شان آمده وقت فرصت را نگاه میداشت
روزی موقع یافته بطبع زرد طعام شان زهر بلابل و آری سخت
و خود بکار سه بهانه کرده را سهیم پیود و از مال و حساب آنها کفنه
نقد و جنس را غنیمت بر و ششترانه از ان گروه بکار سه رفته بود
از نیمه دران وقت شریک خوردن طعام نشند و قتیکه باز آمد بعد
چند حوصه حالت رفیقان و عزیزان خود و گرگون یافت و از ان
نقشانه ندیده و در اندک لحظه آنهمه را زهر بکار سه شد و فوت گشتند

باشند از احتمال و کمال خود
و از حال با کمال خود دیده و بزرگواران را بر نور و ضیاء بخش فرمودند
و در زمره نرس خود گرفته بخدمت اشرف اقدس و شستند و بشیرت
توجهات دار و نهیهای غیر مترقبه بر پیکر امانال فرموده کامل و اکل
گردانیدند و در کمالات خود هر همه صاحب کمال بوده اند چنانچه از
تصفیقات خلقی نامدارشان خوارق عادات هر یک جدا گانه و شکار
اند و کرامات باهرات که از آنها بطور آمده ششترانه درین مجسمه گنجایش
ندارد و اندکی از ان نوشته شد آورده اند که وقتی جماعت تاجران
مغرب مال خود فروختند که دره بمقامی تقسیم شده بودند و اراده و پس
بلکه خویش میداشتند شخصی کشاد از حرامیان خود کرده در ان میان
خود را بظا هر رفیق و همکار و شریک پنج و هفت مسخره کرده
مخفی شده و بهرامی او شان آمده وقت فرصت را نگاه میداشت
روزی موقع یافته بطبع زرد طعام شان زهر بلابل و آری سخت
و خود بکار سه بهانه کرده را سهیم پیود و از مال و حساب آنها کفنه
نقد و جنس را غنیمت بر و ششترانه از ان گروه بکار سه رفته بود
از نیمه دران وقت شریک خوردن طعام نشند و قتیکه باز آمد بعد
چند حوصه حالت رفیقان و عزیزان خود و گرگون یافت و از ان
نقشانه ندیده و در اندک لحظه آنهمه را زهر بکار سه شد و فوت گشتند

و از حال با کمال خود دیده و بزرگواران را بر نور و ضیاء بخش فرمودند
و در زمره نرس خود گرفته بخدمت اشرف اقدس و شستند و بشیرت
توجهات دار و نهیهای غیر مترقبه بر پیکر امانال فرموده کامل و اکل
گردانیدند و در کمالات خود هر همه صاحب کمال بوده اند چنانچه از
تصفیقات خلقی نامدارشان خوارق عادات هر یک جدا گانه و شکار
اند و کرامات باهرات که از آنها بطور آمده ششترانه درین مجسمه گنجایش
ندارد و اندکی از ان نوشته شد آورده اند که وقتی جماعت تاجران
مغرب مال خود فروختند که دره بمقامی تقسیم شده بودند و اراده و پس
بلکه خویش میداشتند شخصی کشاد از حرامیان خود کرده در ان میان
خود را بظا هر رفیق و همکار و شریک پنج و هفت مسخره کرده
مخفی شده و بهرامی او شان آمده وقت فرصت را نگاه میداشت
روزی موقع یافته بطبع زرد طعام شان زهر بلابل و آری سخت
و خود بکار سه بهانه کرده را سهیم پیود و از مال و حساب آنها کفنه
نقد و جنس را غنیمت بر و ششترانه از ان گروه بکار سه رفته بود
از نیمه دران وقت شریک خوردن طعام نشند و قتیکه باز آمد بعد
چند حوصه حالت رفیقان و عزیزان خود و گرگون یافت و از ان
نقشانه ندیده و در اندک لحظه آنهمه را زهر بکار سه شد و فوت گشتند

و از حال با کمال خود دیده و بزرگواران را بر نور و ضیاء بخش فرمودند
و در زمره نرس خود گرفته بخدمت اشرف اقدس و شستند و بشیرت
توجهات دار و نهیهای غیر مترقبه بر پیکر امانال فرموده کامل و اکل
گردانیدند و در کمالات خود هر همه صاحب کمال بوده اند چنانچه از
تصفیقات خلقی نامدارشان خوارق عادات هر یک جدا گانه و شکار
اند و کرامات باهرات که از آنها بطور آمده ششترانه درین مجسمه گنجایش
ندارد و اندکی از ان نوشته شد آورده اند که وقتی جماعت تاجران
مغرب مال خود فروختند که دره بمقامی تقسیم شده بودند و اراده و پس
بلکه خویش میداشتند شخصی کشاد از حرامیان خود کرده در ان میان
خود را بظا هر رفیق و همکار و شریک پنج و هفت مسخره کرده
مخفی شده و بهرامی او شان آمده وقت فرصت را نگاه میداشت
روزی موقع یافته بطبع زرد طعام شان زهر بلابل و آری سخت
و خود بکار سه بهانه کرده را سهیم پیود و از مال و حساب آنها کفنه
نقد و جنس را غنیمت بر و ششترانه از ان گروه بکار سه رفته بود
از نیمه دران وقت شریک خوردن طعام نشند و قتیکه باز آمد بعد
چند حوصه حالت رفیقان و عزیزان خود و گرگون یافت و از ان
نقشانه ندیده و در اندک لحظه آنهمه را زهر بکار سه شد و فوت گشتند

ببین عید صاحب جان
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب

قصه را در این کتاب کلام شتر سوار جان و او شاه ازین واقعه
 بنایت عجب باز و باقرین خود گفت من کیتم و این اجل رسیده است
 گفت تو شاه جهانی دین از گسترین بندگان شاه و حالت بخودی
 این اشعار بر زبان راند نظم

غیر شایسته بر سر میرود	برگ آید و از سر بر میرود
چه آنرا که بر سر نهادن تلخ	چه آن را که برگردن آمر خراج
اگر سر فرازی بچو آن پست	و گر تنگدستی بر ندان و دست
و از دم کابل بر سر برود و پست	نمی شاید از یکدیگر نشان شناخت

من بعد ترک تعلق کرده و دواست زاریت بزرگان دین دیر
 گرفت و بتلاش مرشد کامل هر سو بگردید بیاوری بخت بیدار
 از مکارشده و عرفان بهره دانی یافت و تمامی عمر در تجرید و تفرید
 بسر برد و بخلافت سید ابوتراب فصوص شرف گشت و در اولاد
 امجاد و سید قدس سره بزرگانند که بر جاوه افاده راه یافتند و متحصلا
 و خرق عادات مشهور اند چون حضرت داوود شیرین که فیض و برکتش
 از انجذاب هنوز جاری است قبر شریف در مکن پور واقع است
 و حضرت خاجا ابراهیم صاحبزاده و خلیفه و جانشین حضرت سید
 ابوتراب فصوص قدس سره یکی از مرآت صان زمانه بود و صاحب

ببین عید صاحب جان
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب

ببین عید صاحب جان
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب

ببین عید صاحب جان
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب
 و این است که در این کتاب

صاحبزادگان و کفایت بندگان این آستان کفائی کہ طریقہ
خدا داشت سعیت کنم حضرت قطب لمدار نور ویدگان را
پیشگاه حضرت اقدس فخر خاں سلطان را شرح
فرمودند عرض کردند کہ بعد از تامل نیک اندیشیدہ جواب
باصواب التماس خواہم نمود پس حضرت خواجہ منصور بادوراد
خود درین خصوص مشاورہ کرد کہ دامن ارحمہ قضا بر جیدہ
برائے حصول نفعی کہ بایشان دلایزال است ملازمت حضرت
اختیار کرد و ایمان درین حالت در انتظام و انصراف ریاست برد
خود را در معرض ہلاکت انداختن است ہر دو برادر بجایت پندیدند
پس حضرت قطب لمدار قدس سرہ العزیز حاضر شدہ شہاب مدعلا
بدین گونه بگلوئی بیان آراستند کہ ما خوانمان سلطنت ابدی ہم
این ریاست چند روزہ دنیوی کہ سر سر حاج و مخالف است بچہ
کار آید چرا ملک تمناعت نگرم و مَن یُؤْتِلْ عَلَی اللّٰہِ کَیْفَ یُخْلِی
وَ اِنَّ اللّٰہَ مَعَ الْحَیْثِیْنَ اُن حضرت بر حسن رائے و استغنا صاحبزادگان
آفرین خوانند و دعا سے خیر و برکت و ارتفاع مارج طریقت و اجر آ
ہدایت فرمودند الحق بچہ نین بوقوع آمد کہ تمامی ہندوستان
از قیضان این بزرگان مملو است حضرت خواجہ منصور قدس سرہ

[illegible]

فمن تصدق
فليس له رطل واحد من العبد فغياض
لأنه إذا قام في شدة غم
تسرت عن دهره في ليل حناص
فعني دهره في دهره في ليل حناص
طول الليل دام السجود أدرك

وإن كان
في ذلك الحين

فی مادیات و کائنات
 و در حقیقت دور اند از رتبه
 و این مرتبه که در مقام
 است و این مرتبه که در مقام
 عالی است و این مرتبه که در مقام
 میسر از دور و عقاید السوء و الارواح
 است و این مرتبه که در مقام
 است و این مرتبه که در مقام

قدرت مشارکت و امکان
در هیچ است و کار با دوست
که فرایند می تواند
و عمارت محض که با دوست
قدردانند و دوست
و تقویت ظرفیت
قدرت و

خود احمی از حضرت قطب کدرا سر بایک کلمات اندوخت و بکلمه خلافت در آمده بر جاده فیاضی و گرم زیرین بخشی فرمود و حضرت اورا بکدام زبان در حلیه بیان آید و سلبش قلم را چه یارا که بر حق تو طلاس نگار و محض احوال و دین تذکره نکاشته شد خلق از انافاس سامی تنفیض شده و عالمی بزمه اهل حق در آمده بمنزل سعادت رسید و جاسایه بوجه سلی در بحر کاشفه و در اقیه متفرق شد و کاسیایه و سیراب گردید و فتنه قضا سالی در پند پدید آمد و عثمان صبر و شکیبائی از دست زانیان رفت و اکثری از صوبت فقر و فاقه بکلو و دیگر راه پیو ده و بسپاری از شدت گرسنگی هلاک شدند جماعتی فریاد و فغان کرده و پریشان دسراسیمه حاضر آمد و مصائب ندوده در محض بیان پیش آفتاب آورده بجات خواست و عرض کرد که ای محبوب داور جل عظمته عذابیکه بر همه مخلوق سلاطه شده است از تدبیر و چاره جوئی رفع میشو و آه و کلاه بجا بکبریا سو دسے نمی بخشد جان بری دشوار بنظر می آید فریاد که بفریادم نرمی و حیف که بدرنگم و شکیرنمی باشا ره گوشه چشمت تشنه کامی جهان و در سیرگرد و باندک توجه همه عالم سیراب میشو و میخوام که ازین عذاب الیم بجات حاصل آید سید قدس سره بر حال زار نشان رحم خورده در محض سجده

کرامات اوست و چون در این حالت
ملاقات و خفا که حصول نجابت
از علم الهی است یعنی

في العوارف ان الخلق من العلم
بما في القلوب من العلم بامور
والمؤمن من المؤمنين بامور
كل واحد منكم فاعلم ان

[illegible]

ما بعد
 و في سنة في الشريعة
 قرب ابو عبد الله
 ما بعد
 و في سنة في الشريعة
 قرب ابو عبد الله

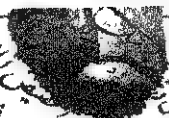


و دیگر هم چنین حالت پیدا شدند که شاه ابو حامد اصفهانی از در درآمد و اندک
 مجلس دیده تیر گردید چون نظر حضرت مدوح بر وی افتاد و شور
 و فغان از نهادش برخاست و سستی و بیابکیش از حد در گذشته حالت
 غشی بر وی مستولی شد و قلیکه حضرت از قرائت قرآن یافت و تش
 بگرفت و فرمود ای شیخ چرا از حد در گذشته شی حامد قدس سره بهوش آمده
 بپایش درآمد و حضرت مدوح در کف عطفت گرفته بانواع سعادت
 شرف فرمود و پیوسته تعذرات بسیار از آن جناب بوقوع می آمدند
 و این حوائج از ذوات گرامیش مستفید و کاروان می شدند از آن
 یگان روزگار سلسله جاریست و آن گرد و بلبخ خادمان اهمیت
 یعنی بر که آن سلسله توسل جست بلبخ خادمان نمیده شد و در
 زمره فقر اگر دهرست از وی بلبخ به ارغونی که به تجرید و تفرید مخصوص
 اند آخر حضرت خواجرا رغون قدس سره در سه شنبه صد و نود و هفت
 ازین جهان رحلت فرمود مقبره شد رفیع در مکن پور واقع است

إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

فکر حضرت آن صفیای محضی محمود الملقب کنان شدند است بخیرت قدس سره
 شیخ الطریقیه بریان ائمه خلاصه درگاه معبود معدن قنوت و جود حضرت

ایشان را در مشرفی...
 سبقت...
 باین علم...
 در این...
 بیاید...
 نسبت...
 شیخ...
 و از...
 است...
 لای...
 سلوک...
 حاصل...
 و شش...
 و تزل...
 بر ط...
 میر...
 و انب...
 مشق...
 بعیر...
 که فلان...
 و از زبان...
 است...
 و پیوسته...
 و کشف...
 و لایب...
 و کشف...
 و لایب...



این کتاب در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی
 آقا میرزا محمد باقر خراسانی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۵
 ثبت شده است

گرفت و در فکر و اندیشه بوده اسم گرامیش دریافت نمود و فرمود
 بر بعل الدین که متفقاً حضرت شیخ ابو الفتح شطاری رحمه الله علیه
 که مرشد والد ماجدش بود به یاد آورده که وقت درخواست بیعت
 پدرش شیخ ارشاد کرده بود که این نیت بلند مستفیض از ذات
 گرامی سید بعل الدین قطب المدار خواهد شد نصیبش از دست
 بافضل مفضل حقیقی ولی صاحب تصرفات خواهد بود و پس شد
 و ارشادش جاری خواهد ماند پس از ارشادش خبر دار شده معذرت
 خواست و گفت که مرا زمره بندگان در آرید و من و تا و فیکه علم خود را
 فراموش نمی گزینم و بیعت نخواهم گرفت قاضی سرگز بیان تحریر
 فرمود که علم چگونه کالعدم خواهد شد و در آن جناب عجز و انکسار
 بکار بود حضرت تعجب بن شریف در پیش انداخت حسابیکه
 العلم حساب الاکبر بود دفع گردید و همه احوال طبقات ارضی و
 و سماوی بر وی منکشف گشت و از عنایت و الالایش بخله آراست
 و خلافت ممتاز شد حالت قاضی قدس سره گاه گاهی از حدت
 حرارت شوق عشق آهی در سینه فیض مجنیه چنان مشتعل می شد
 که بوی بسوختن میر رسید آب و گلاب پاشی سودمند نمی شد
 آخرش بعد ریاضت و مجاهده نشکین روحانی میکرد و الاستی

این کتاب در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی
 آقا میرزا محمد باقر خراسانی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۵
 ثبت شده است

حقیقتاً که اندک خاص از علوم
 چیزیست که آنرا نتوان حاصل
 کرد و در این حد از علم
 و تعلیم حاصل شده
 بکسب و تحصیل
 غرض از کسب و تحصیل
 از نزد و در حد علم
 و از علم لدنی خوانند و

المراسل قال ابن الخطار
 لا علم بلا زاد سطره الکشف
 ولا یقتضی الخوف و لا یجالی
 الیه بشا و لا اول و لا آخر
 است قول باینه قدس سره
 که بعضی علماء رسوم و فقه
 اخبار و آثار گذشته اند و

این کتاب در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی
 آقا میرزا محمد باقر خراسانی
 در شهر تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۵
 ثبت شده است

فرموده است طفل کتب خالق مطلق واحد است و قیامیکه بر چهره افروز
 اهل فرشته بود و در او شمس قاضی بهمانه تجلی بیک اهل که از تابش جلال مهر
 سپهر کرامت نمایان شده تلامذه بجهه در افتاد و در حالت غشی
 آمده سه یوم لذت و نوحه و ی چشید چون بهوش آمد عفو تقصیر خواسته
 و رخصت بیعت کرد و حضرت منظور داشته در حلقه بیعت معصوم
 تلامذه اش در او قاضی موصوف قدم بیعت از و شمس را
 موهبت عظیم شمرده در تقظیم و تجلیل آنجناب کوشیده و بعلما جزیل
 بیعت و طلاق سفارش شده بمرتبه کمال رسید ولی صاحب مقام
 علیه بود شهرت مولانا از حد در گذشت قصصه ماور که از کن پور
 سی کرده است گاهی در واپسی تا ماور پشت نمی داد و رخ بچند
 کرده باز سیکشت روزی مولانا حضرت قدس سره را و ضو سیکشت
 که حضرت روسی مبارک در یک شید قاضی التماس کرد که خطا محبت
 نمود که از تو بوسه پایزمی آید عرض نمود که از شش ماه با اکل و
 شرب کار که نازم آرسه از بازار آمده ام شاید پولیش و جامها
 در گرفته باشد از آن بازار گاهی به بازار رفت و کمال احتیاط میکرد
 و در جوهر حش در آمده بیک از مرقبان والا شد سلسله از جوهر
 جاریست هر که بان سلاک مشک است بقلب عاشقان ناموست

چنانچه در این کتاب مذکور است که بعضی از
 این کتب در این کتاب مذکور است که بعضی از
 این کتب در این کتاب مذکور است که بعضی از

در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز

و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز

و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز

و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز

و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز
 و در روز شنبه بود و در وقت نماز

علی از غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی

هنوز فیضان نصرت فاش جاوید و فاش در سه شصت و شصت
 و سه بوده است قبه اتور اطرد در آدرت ریت منضعات کالی است

ذکر حضرت ظهیر الدین و شقی قریب الله سره العزیز

از حضرت زید بن فرید الدین شیرازی رحمت الله علیه قول است که حضرت ظهیر الدین
 و شقی بسیار بزرگ صاحب تصرفات بوده است یکی از خلفا حضرت قطب المذاهب بود
 رفیق علی بن شد و یکی حافظ علاج بیگر و اندوهی فرمود که اگر جنبی بضر نورم
 زبان کند یا کند حکم مرض بفرماید و صحت دشوار شود خیال کن شج بسم کرد و
 گفت ای حکیم هرگاه خداست محالست جسم انسانی را چنین حضرت سیر ساند
 عجیب که از زهر عصیان در صحت روحانی خللی راه نیاورد اگر انسان مرلیض عصیان
 از اعتدال قدم بیرون نگذارد و سه هرگز در عرض پاکت تا فساد و دور زهر و
 تقوی اوقات بسر کردی هیچ عارضه و روی نماند می طیب با نکه بود نور علم خود
 مغرور و اندوه غایت بهر اصل دور بود از این کلام تا فرمودند زلزله از انکال لغو الی
 میبخت و میبخت است شج زنگ وصیت و علم را تیر کرده اند که انعام چه خواهد
 بود شج فرمود که بر همه از او روی پس فانه ام بخوریم حکیم بنیان کرد و میگفت طلبش را
 پس کرده بود و در شد و در نش روشن دشوار دید و یکی از خلفا همان خدا شد و قضا
 در حضرت یافت با سکنه در تشریف از ناس فرمود و فصل بدو یام و زید که حاکم

فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی

فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی

فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی
 فی غم غلبه و اندوهی فی

و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت

اسکندر پسر سید و ابرو شمرده و گانه و امانو و رستم آورد و پسر سید که از کجایی
 فرمود از آنه و گل باز گفت که با خواجی رفت از شاگرد و در وطن اصلی یعنی عالم باقی
 حاکم گفت چه داری به فرمودن صاحبان پس هر دو گریان میخیزد و فتنه حاکم
 پیش آمد با شمشیر گشته که نمی باز معرفت حق تعالی نیافریده به بر تقدیر طبیعت
 احسان را هم بدین سرشناس راه ندارد آنهم شیخ بپوشید و فرمود و دانید
 برودن میداشت بروی گذشت ملک در احوالی پیدا شد که گفتن نیایش
 فرمود ای از چند صحبت خواست من عقیدت نفی بسیار است و از خبر ضرر بهم
 بیشمار یا فاضلان بارگاه اوست که در خبر و شاورانند و خبر از کون و مکان ندارند
 و بحالتی مع انده مستغرق و اوقات عزیز را در آن طاعت و جلالت
 مصروف نمایند نتیجه ای او به چنان شود آنچه که تا در شاه حاکم کلبی یا حضرت ما
 یعنی یاسین نام و لا ادر شد تا حضرت قطب الدار نمود و فتنه و سخت حکومت و سوار
 او بی خود یافت و در آنش بنیاد بیه گزینار شده ملاک شد و شدش
 سراج الدین نظر نشیت از دی که در به اید او شرسید و سرگرم تدان گریز کردید
 آخر فکرش بی سود افتاد و در عرض قهر آن نهاد و آمد و فقط حضرت حرقش
 بر میان رنده قنداسی تا در شاه غصه از قهرت بی علل چنان اهل انداخته انداز
 ادلی و چین یازیر آستانه نشان نمودن افضل داغی انقضه شیخ که کمال عجز و

و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت

و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت

و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت
 و چون بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت و بخت از دست او رفت

و المرسلين محبوب و رجا و ربي العالمين
 ايموه الاخبار خلاصة الاماير
 بمرسيد و راجع الدين قلب الاقطاب
 قلب المدارق من ادمه الغزاة
 شلم و دوق است سيمع ادي
 شوقه العتيق
 بمرسيد و راجع الدين قلب الاقطاب
 قلب المدارق من ادمه الغزاة
 شلم و دوق است سيمع ادي
 شوقه العتيق



پایه چپ ایستاده بهر دو پایه راست بر زمین
 نهاده و خواجای به نبوت نه پیوسته مشهوره چنان است که طور
 و سه در کوه بن است

ذکر حضرت شیخ شمس الدین حسن عربی سلسله العزیز

حضرت شیخ شمس الدین حسن عربی قدس سره که در ارج ولایت
 جاه و جلال بمرتبہ کمال داشت از خدمت خلافت حضرت قطب الدار
 معزز و ممتاز بود و کار عمده بخشی گرمی آنحضرت با انجام میداد
 و از ذات سامی مدام حل مشکلات بندگان خدا میشد گویند در
 هنگامیکه آنحضرت ایشان را بموضع دهم ساله امر فرموده بودند
 ایشان بر روز پنجشنبه یا اوینه هجرت زیارت آمدی آمد در آن هنگام
 جلالتش بحال رسیده بود توجه حضرت قطب الدار از رحم مبتل
 شد باز در اثنای راه هر کشتیکه افتاده از زمین قدش ترو تازه
 و بار آورگشته و چنانکه در و بود و تقان از افزونیش اغنیاشد
 گذرگاهش را یکس از مغنمات و سعادت خود شمردند
 در موضع دهم ساله یک کرده از روضه منوره
 حضرت قطب الدار آسوده است

شاه حسن در سلسله کالات او است و میر سید احمد
 در عبادت و طاعت بسیار بود که
 در سال در ایام کمال بسیار
 و سلسله گویان ایستاده ماند
 گویند که ایشان از زمان حضرت قطب
 و از زمان حضرت

القدس مد است و قاضی
 که در وقت کرده از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی

و قاضی محمود و در وقت که از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی
 و قاضی محمود و در وقت که از کاهی



ذکر حضرت میرزا کمال الدین حسن عقیل الله سره العزیز

حضرت میرزا کمال الدین حسن عقیل الله سره برادر میرزا یوسف کمالی از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

ذکر حضرت قاضی شهاب الدین پر کماله آتش قدس سره العزیز

حضرت قاضی شهاب الدین قدوائی که حرارت شوق الهی چنان جلب میبود که
از آتش انفاس خود مرغی سخت و از کثرت جلال خلق او را پر کماله آتش می گفت
در او کلی حال کار عمده مضاد داشت قدوائیت چون بخدمت قطب المدار بیعت
ترک ماسو شد گرفت و کتب خود را در دریا گنگ انداخت در چپای آسوده است

ذکر حضرت شمس ثانی قدس الله سره العزیز

شمس ثانی از جوادان حضرت قطب المدار بود و چندین سال باین خدمت قیام
نمود بعد از وصال نیز بمقام ایزد شریف شده با ستم و عصا شب و روز ایستاده
میبود بجز اوقات تمسک از جابجایی و بجز اذن وی احدی در حرم حریم آستانه
گذر نکردی منقول است که بعد از وصال قطب المدار در زمانه قاضی شهاب الدین

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت قاضی شهاب الدین
در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

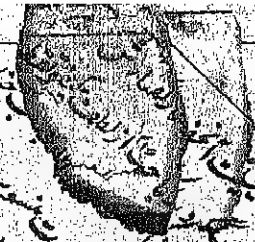
در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

در وقت آن در حال مشغولیت
میرزا کماله آتش که از اولاد اکرام و اعیان
عظام اند و از حضرت قطب المدار سلسله بیعت و خلافت میباشند صاحب کمالی
وی شهرته دارد در توضیح گوی پوز از کمال پوز یک کرده آسوده است

عل



گر سیه را سیه نیست و در عالم بدید	ایک پوست داری یا بدوید
تا کاشاق فصل در سپید است و	سوی بجای شمارا جا شود

وی را خلقا بودند که در مقام ارشاد تمکن بوده فیض میرسانیدند و از خلفائے و
شیخ محمد علاء الدین شیخ قاض شطاری از وی حاجی حمید بن شمس از وی
نعمت الله چشتی از وی شیخ قاسم صدیقی بود و غیره مولانا حسام الدین سلاسی حضرت
قطب المدارس محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قدس الله سرار هم
در هشتم ربیع الاول سیه شصت و چهل و پنج سال در حیات فرمود در جوین پور آسوده است

ذکر حضرت شیخ معز بن قیس اندلسی المعزیز

شیخ الطریق شیخ حسین المعروف معز بن قیس که برادرزاده شیخ مظفر بن قیس صاحب سجاد
شیخ شرف الدین سی انیری بود تا الیوم اولاد وی بر سجاد مذکور تمکن اند بیان
توصل وی بنجدت قطب المدارس چنان اظهار میکنند که شیخ شرف الدین سی
چند از حواری المعارف بهنگام قرأت در نور و دید و فرمود که خواندن این اوراق
بلازست بزرگ و دیگر در نصیب نیست مصداق این سخن آنکه همواره این کتاب
را با خود دار و بزرگوار ملازمت مینمایس از هر که نصیب است از خود کتاب اند
تو که فته این اوراق بر آورده تعلیم خواهی کرد چون بچو پور و رآمد جماعه مستندان
بر و رجوع قطب المدارس ترصد برکات و کرامات میبوند و اخل گردید از

حالی نیست بدین مقام
دارند از دین و دنیا
و اینها از کلمات حق فی الحقیقت قال
رسول علیه السلام علماء امتی کانیا
بنی اسرائیل و ما را ازین عالم اولیا
یابی از علی بن ابی طالب حضرت زقطب الانظار
که جامع جمیع مراتب دلائل و علم

علی و بنابرین امتی یا را احکام است
استماع برایت چگونه بسوی اولیا الله
و لا هو شیء من دون در شان این انوار
فانما بطرف عبیه علیه حضرت قطب المدارس
که المدارس هو الذی یا هذا فیض الله العالم
بواسطه آیه و صفی از دو صفت او است
نیت کرده شود فخر من فخره

ان الذین یقربون صریحاً
بلک یون و یقربون
نعمت الله من اقول الله قد کما
بر غلط است چون از حضرت کما
اظم الحاکمین کسب فی الارض
فانظر و کیف کان سابقه الذل
فانما واجب الاضواء و است
فانما واجب الاضواء و است
فانما واجب الاضواء و است

۴۸
برای تشریف آورده

بگویم که در این کتاب و در این کتاب

که سلطان وقت در دولت است
که در این زمان است که در این زمان

نظروں سے نہ دیکھو کہ اس امر کے ساتھ جو کچھ ہے اس پر حقیقی شکر ادا کرو

در روز عید ایامی که حسین در آمد هر کدام اسمی حسین این تشریف بنمود گمان
بروند باز آواز در آمد که حسین باقی و سکه آمده دور تر شست حکم شد بیشتر است آنکه
نزدیک رفت باز فرمود که قریب تر شوی صلی الله علیه و آله و سلم شیرازی خواند شعر

است پنهان و در

100

قطب المذاهب بزرگان را ندکه تو سمندری نرو یک آئے ازان فرخنده ساعت
لقب سمندری قمر یافت وی را بجز این لقب القاب دیگر است چنانچه
نوشته توحید از غایات حضرت شیخ غفر الدین می نویسی است طلب مدار
کتاب مذکور را از دست وی گرفته آن اوراق بر آورده تعلیم فرمود و
تخلافت امتیاز بخشید احوال و مناقب و سب از تصنیفات خلفائے دی
ظاہر است و هفت تمبر که در میان زبانت گاه و قرار است

مغز و الحقیق

7

ذکر حضرت قاضی عبدالملک قدس الشریعہ الغریز

که درین وقت صلوات بر او باد

در ششده ولایت نرسنگ حضرت قاضی عبدالملک قدس سره که از اعظم
سایخ روزگار بود چون او را تعاضد او را پیشتر ملک و امارت امور ساخته
و خوانین و سلاطین روزگار در امور سلطنت و کارهای صعب بوی
ع آرد و حاجت میخواستند وی را در بیان حالات و مقامات حضرت سید
الطین کتابت طویل الذیل زبان عربی و طویله که پیشتر استیج بود و نگاهدار در

وہ اپنے فیضِ رسانی خلق
وہ چہ بکاکِ شہادتِ معطون
وہ اگر بیایے بغراضِ خاطر
وہ آری مقبولان

150

و م شسته
مرد در وقت با هیچ کس
ملاقات نداشت
سعدت ملازمت آن حضرت در روز
از دل قبضت قادیان نه در اول بود
چرا که ملاقات مقصودش که قادیان
واقع است و ن بعد از آن آقا کمالی است
هوا

پایا خان کہ دوران زمانہ چھپکس
باب ایشان بابتہ دو
باغلاں کہ

لا زلت
في
السلامة
والصحة



الذی نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی

چمن چین شکفت و گل گل شادان و فرحان گشته با حضرت
 مزور و عهد صادق و پیمان و اقیق بست من بعد حضرت
 بدر کوس تشریف برده بیا و آتشی مصروف شدند اینجا
 از روی عقیقه شمر و شجر امیدش بار آورگشت یعنی
 دو گل گلستان شرافت و لبستان سیادت بنویافتند حضرت
 جبرئیل باز به بغداد و تشریف آورد و بنی بی نصیب برآستانه
 آمده شکریه ادا نمود مگر بوجو بر اقرار خود قائم ماند العلم عندا شد
 و ظاهر کرد که بدعای آن برادر سخت جگر تولد شد و نافرمان
 که سپهر کلان فوت کرد و نور بصیرت موجود است فرموده من چه شده
 باز چنان گفت حضرت قولش را تکرار کرد و فرمود فوت شد
 که سعادتمند محمد از بالا خانه بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم شد بی
 مروه خبر واقع جانگاه یافته بیدل و بنحو و گریه بر مکان خود آمد
 و این خبر بحضور رسید حضرت قطب لمدار نقش سید محمد را
 که سپهر بزرگ بود پیش خود طلبیده بهجناب الهی دعا خواست
 تا اقیق مطلق آن مرده بجان را بدعای گرامیش جان تازه بخشد
 حضرت شاه گفت جان من چندی است و اکثر حضرت سید
 باین لقب یاد میکردند این بزرگ را عوام چمن بی میگویند

و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی

و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی

و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی
 و این نور نبوتی من نور نبوتی و این نور نبوتی من نور نبوتی



و در مقام انبیا و اولیای از
 نهامی و خداوند تعالی که عالم
 هیچ ایشان است بصفت قناری
 بوضوح است و نمونه از ان
 براس مصلحت در عباد خود آفریده است
 پس هر معرفتی که این صفه کاملی در این
 میگوید که سران سوخته هم بگرایند
 این حضرت عصبی است و باید بود
 با خداوند و خلق و مردمی سران بطوریکه
 مذکور شده است جواب باید داد که
 نموده است نماید نشاید که بپوشانند
 منظر کرده باید گفت که بین دین

اجرا اینکه بطور آمده از معانی اش سید محمد برادر خود سید محمد
 و میر شمس الدین حسن عرب و میر کن الدین حسن عرب
 برادر زادگان بی بی موصوفه بر فاقیت حضرت بوده در کتب
 کمال کوشیدند و هر یک براتب مناصب عالی فائز گشتند احوش
 مفصل در اکثر صحائف مندرج است لمخص از ان به چیده شد
 حضرت میر اسید جمال الدین هم میگویند صاحب سلسله شد
 طریقه از دس نافذ است هر که آن سلسله منسلک شود بانب
 دیوانگان لقب گردد و دین میر سید حسن را عطا و میرید ان
 در ممالک هندوستان بسیار اند مزار زیارتگاه زوار در هلیسه
 از توابع بهار واقع است جانشینان او شش امور عدا بیت اترقی می دهند

ذکر حضرت زاهد سجتانی قدس الله سره العزیز

حضرت عین الدین قدس الله سره در مقولات خود تحریر میفرماید که
 روزی تضرع محارب در پائے رفته بودم نظم بفارسی افتاد بزرگی را
 دیدم که بر بستر خاک آرمیده بیا حق مشغول است نزد کیش رفتم چشم بکشادم
 و سویم نگریست و فرمود چرا آمدی گفتم براس سیر اسم پرسیده بر زبان رانده
 الحمد لله علی احسانه آرزوی بوم واپسین برآمد و تناکه حاصل گشت

چراغ سوخته و مرده چه استعداد
 سجد است که پرتوی او به چرخ
 بسود و علی انصاف به خود نشاید
 جهان افزون چه هر صلح سوخته از این
 قیاس کن و اگر سلطان این بیت
 یحیی بکیش که واقف اسرار صوری
 و معنوی دیوان حافظ طایب شاه
 زنده است چه در پائے چرخ مشرق
 سحاب آفتاب کجا بنگویند
 سحاب سراسر و میانه او نیست که
 سحاب بپایه داسه افشاید
 که جانش در سده دار که بخت
 سرخفا و سریان بلند مقدار که اسرار
 از دوقوع بخت کاشی بدو نه

که جانش در سده دار که بخت
 سرخفا و سریان بلند مقدار که اسرار
 از دوقوع بخت کاشی بدو نه



فرمود ای عین الدین از رسیدنت حضرت قطب المذاهب خبری داده بود
 که شخصی بوقت انتقال تو خواهد رسید نماز یک ترا داده ام با وسپاری
 و تجسیر و تکفین تو از دست وی خواهد شد حالاً منتظر بودم لما تیکه مظهرم
 مکنون است شمار امید هم پس مرا از لذت عرفان آشنا کرد و عنائیکه عالم
 مبدول فرمود بزبان نمی آید و طواد تیکه بمن بخشید بجز بر نمی گنجد اسمش
 دریافت کردم فرمود ترا بهجستانی شجره پیران طریقت طلب داشتیم گفت
 آنست که در مزار و ترا به ارشاد کرد که هادی ما او ایسی مغرب بوده است
 از باطن رسالت پناهی علیه الله علیه و آله و سلم تربیت یافته بنظا هر
 احتیاج پیر به نداشت الغرض و عین تم که فهم در اینجا کنی و خود بیاد
 آبی مصروف شده رفت سبلی از چیمان برست ان الله وانا الیه
 راجعون چون بعد از پنجه و تکفین براسه صلوای جنازه قیام نمودم چنان
 معلوم شد که جماعتی کثیر آمده اند و در مشربک نماز شده بعد سلام حسب
 قبرش در آنجا کردم و باز بر جاسی اقامت خود رفتم و اکثر اوقات بر تربت
 اقدس براسه فاتحه رفته فیض حاصل نمودم و ابواب بر کاسه بر من
 مفتوح میگشتند از آن روز لذت فقر حاصل گشت و از چاشنی عرفان کام
 جان شیرین شد حضرت ترا بهجستانی ولی بود کامل کسی که از خلفا حضرت

در شهر مذکور در این مکتوب در وقت و مکتوبی که در مکتوبی
 در شهر مذکور در این مکتوب در وقت و مکتوبی که در مکتوبی
 در شهر مذکور در این مکتوب در وقت و مکتوبی که در مکتوبی

این سال از وفات شریف آن حضرت
 فیه کس دست کشیده بعد از آنکه
 در این سال آن بزرگوار در این
 در این سال آن بزرگوار در این
 در این سال آن بزرگوار در این

تأیید همان بشارت اجابت در این مکتوب
 آن از آن حضرت عرض ترسان
 آن از آن حضرت عرض ترسان
 آن از آن حضرت عرض ترسان



۵۴

دشت و ملک تیر از چرخ و آواز زمان
دور و صحرای زینداری از جای و قرار
و غیر این جمله
نخستین قافیه حقیقت فی الحقیقه
مست که چون آن حضرت قطب الانوار
عالم جناب با تمام کثر از غلظت
و پریشان گما

قطب المذاهب قدس سره و سال ترحیلش هشت صد و نود و هشت بوده است
و شیخ حسین الدین قدس سره بزرگ بود صوفی و با خدا صاحب کرامات
از تصانیف بیفش چند مخطوط بجامه راقم السطور گذشتند و رکال علم
بعده خود به سری نداشت در سنه نصد و پنجاه و هشت ماه ذی قعده
ازین دار کافات حلت فرمود و مرقش در روم

ذکر حضرت سید صدر الدین قدس اللہ سرہ الغریزہ

حیدر صدر الدین ولی مامور قوطن جو پیور شد وقت رخصت حضرت قطب الملک
 فرمودند کہ ترا از مذہب پاک امام اعظم ابوحنیفہ کو فی دین مذہب اتہی آورم
 و آئینہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدست تو دادم و دیوانہ و مجرور و کوچہ گرد
 خواہی زلیست تا لباس فانی بخلعت ابدی پہنند

ذكر حضرت يوسف و تا قدس الشجره الخيز

حضرت محمد شریف مہی رحمتہ اللہ علیہ از حضرت بشیر فاروقی نقل میکنند کہ یوسف اوتا دمروی بود صلی علیہ السلام اور او اعلیٰ حال کسب کمال کیونکہ وقتیکہ حضرت قطب الدار در مسجد پیدا از او شان بعیت حاصل کرد

[illegible][illegible]

حاصل نمود و نصیب از قطب المدار اویسید که من فیه بحاج خود و خانه مشوار
 او شان عرض نمودم که کدامی بزرگ اند و از مقامش مطلع نیستم چگونه بخدمت
 خواهم رسید گفت ولی است مشهور در سیوا و اعظم جهان و معروف در زمان
 قدس و پیش از این حاصل خواهد شد از فیض عایش خود که مشرف کن من از اینجا برآ
 رهم به پیش گر فم و وجه طسافت در پنج رسیدم در اینجا حضرت قطب المدار
 تشریف داشته بود و از فیض مقدسش مفاخرت دارین حاصل نمودم
 و احوال آن شب عرض داشتم فرمود او بنم الدین کبری بود و دی نیز اوی
 شرب بوده است الغرض مدت دراز بخدمت سامی رفیق سفرمانم فنی
 فرمود که تو بملک ایران برو چنانچه من بایران یک زمانه سیر نموده باز
 بروم آدم و از قدیم سیفی افتخار کوین حاصل نمودم مدافم بحج و تشریف
 ازانی فرمودی و در حجره در بسته شدی میان ظهر و عصر افاده عام میفرمود
 و عالمی از ان جناب فیضیاب شده است او صافش از چیزا مکا نم
 بیرونست و صفاتش از احاطه عقل افزون و عبد العزیز شعری قدس
 یکی از خلفا حضرت قطب المدار بود فیضیاب از وسع عالمی ست و خرق
 عادات و کمالات باهرات بسیار از وسع بود قوع آمده مرقد اطهر در
 ملک مالوه است و فائش در سینه هشتصد و پنجاه به ماه محرم الحرام گشته
 گروهیست که آنرا شعری مداری مینامند و هنوز فیض و نصرت بان سلسله است

گوزانید که در میان بیست و
 که قبولان بارگاه کبریا و در
 حضرت انبیا از کلام بزرگوار عالی
 هزار و موقوف علیه مملکت و
 که پرتو آفتاب که با سعادت و
 هفتاد اقلیم است انصاف در
 هندوستان شایع باشد تا بنشیند
 بپوشن مایه سعادت را که
 بیان نموده ظاهر است که اعظام
 بزرگوار
 کلام بزرگوار
 و حضرت قطب الدار مدار
 راسات آنحضرت بزرگوار
 سعادت و ولایت بزرگوار
 (الصحة) بیان آنکس که
 سالی نامی
 است

و در این روشی از عالم راستی اصل خلق را بشمار
 و در این روشی از عالم راستی اصل خلق را بشمار
 و در این روشی از عالم راستی اصل خلق را بشمار
 و در این روشی از عالم راستی اصل خلق را بشمار



قادر و استغنی اور آپرستیدن و ملازم مقامی حاجت خواستن و به
 چنین بیچارگی متصف نمودن بجز نانی اعظم و جلال چه توان گفت ازین
 پند و نصائح غضب آنرا فرو نشاند و مشرب بالانگشت حضرت موصوف
 وید که از سیاهی قلب و ایشان نصیبی هم نمانی کند و به ظلمت کفر اینها را
 راهی نظر نمی آید ناچار از چهره انور بر قطعه اظلم برداشت و فرمود که میبوم
 از چون و چرا امر او مقترراست و او مخلوق نیست بلکه خالق مطلق احد
 لا شریک له ذات اوست و هر چه بنظر آید همه آفریده اوست و من محض
 بنده ایم ما مودر بامر الله تعالی تبلیغ احکام الهی بر من فرض بمعاضه انوار
 تجلی پیکر اظلم که از رخ مقدسش تابان شد همه کیمبارگی سر بسجده شد
 سیهوش گشتند و خشم و غضب و معبود خود را فراموش نمودند حضرت
 شاه چند کسان از اهل بیت را میان خود حکم داد که تکیه گویند و فقیه صدای الله که
 بلند شد بهوش آمدند و همگی خالق مطلق جل عظمت را واحد یقین کرده مشرف
 باسلام گشتند همچنان تصرفات هر روز از انجمناب صادر می شدند
 اگر اندک ازان بنوک قلم آید و فرزی نوشته شود و بسیار طول ببرد حضرت
 مولانا فخر الدین یکے از خلفائے حضرت قطب الدار عاشق جمال
 با کمال بوده است احوالش نقل میکنند که سید زاده بود و در تبحر علم

استاق و خیر
 بعضی روز غم و آلام و ایام و بعضی روز
 در پیغمبر و سایر کماهی و در وقت ناخوش
 حال او بسیار و در بعضی وقت ناخوش
 از دست می شود و هر قدر فعل و کمال تر آسمان
 باشد و در حال غمی او در ششین و مولا
 شاه محمد الدین انا را در شرب با و در وقت
 در زاده اقامه فرموده و آن اینست
 شکره
 بسم الله الرحمن الرحیم
 ما عانت الاعیان ان یصلح المساکین
 فیما حقه البیان ولا ساعده اللسان
 ان تدرجیت الاشاح بخلاقه اللسان
 اولا فها آسمانها فی ابد است
 ثانیاً فی عالمی و کبر

ولا قطع منكم ولا
بري منكم ولا ياتي احدكم
من العمل وثق والنزول حري
نعم لا ذي القلعة والار
الاسم وانما

که بر صفتها را بپایند
 و اینها را در کتابها و کتب
 رسول کریم صلی الله علیه و آله
 و ابواب الرحمن من جلاله
 حبیب باب الرحمن من جلاله
 انفس شریفه شفا لانا منا و انفس
 علی مقامه الاولیا علیه السلام
 لطف فیهما انفسک بالعباده النعمانی
 فقد استمسک بها و اعلی و افضل الصلوات
 لا انفسک لها و اعلی و افضل النعمانی
 الطبیات و اولی و اکمل النعمانی
 انما کسبک علی سبب الاولی
 و لا و آخر و جلیل الاعمال و لا و آخر
 دلیل الدلائل فی لیل الالاریل

همسری نداشت و طغش بر سرشیدایم الدهر و قالم اللیل بود ویرا
 کاظمان فقر الدین ابرار نیز که فاش باه و باجه در سه شت قصد
 گشته مرقد اطهر افغان بسیار است و هنوز فیض ترقوت هارست

ذکر حضرت بهکارین قدس سرهما العزیز

شخصین مجذوبین بهکارین که هر دو مجذوب و محبوب حضرت
 علام الغیوب بودند خوارق عادات و کرامات این هر دو عزیز
 بسیار ظهور پیوست هر که بخدست این هر دو عزیز مشرف میشد
 بے اختیار تارک شده مجذوب میگردد و بدین هر دو بزرگوارین
 بعد از مشرف شدن بارادت و ظرافت حضرت قطب المدار صاحب
 جذبه قویه گشته اندیکه از آنها در قیوم آسوده و یک در کن پور مشهور

ذکر حضرت نظف حبشی قدس الله سره العزیز

حضرت نظف حبشی قدس الله سره امیرزاده بود از امرای حبش
 روزی که بشکار راه صحرایش گرفت و از همراهیان دور افتاد
 دران وادی شخصی را دید بصورت درویشانه و در معنی از طریقت

اول ما خلق الله فخره سر جمعه
 و انما یلین ظهوره فضله علی بنی سلسله
 و رسله القیوم افضل النعمانی
 سائر النجوم احسن النعمانی
 الانبیاء اخرجنا من الظلمات
 الی النور و اخرجنا من الظلمات
 الغفوره و علی العظامه من الله
 واصحابه الملائکة عن صفحہ
 رفوف الجلال و الحسنه
 خواطر الجلال و الحسنه
 عن طبقات ضیاء السیفه
 و رحمة الله الوفاء و مدح
 صوفیاء علی عباد الصالحین
 اخصوا له الدین خفاء و عا
 استنادا مواسیما علی ربه
 استنادا استقامه عا

دفعه الله الوفاء و مدح
 صوفیاء علی عباد الصالحین
 اخصوا له الدین خفاء و عا
 استنادا مواسیما علی ربه
 استنادا استقامه عا

سماء و اخافى العالم الحسين
 اما بعد انما من ايج شمس منون
 الاساس تحت القياس ملوك رائل
 سامى وقصور غلو وفضل ينز وشمس
 ابرارى همه زيبه العين خورشيد
 احقر الكون محمد بن محمد بن الحسين
 احسن الله دينه وازداد الله دينه
 جامع مثال رقيه قاص فضائل رديه
 مثل خزانة عافان مصلح كاشانه
 احسان مشكوه المساعي نفع الهادي
 قطب الملك والدين والكرامى
 تهنه افترقوا عنه واطاب ذراه بمنزل

بیکانه آن درویش ظاهر کرد که کیمیا
 انبار زریسرخ بزور موسی طیار یک جا جستان ابله فرب دلش بر بود
 چند آنکه شکار کردن ملتوی داشت چو سگ گفت که حضرت چندى
 سخنانه ماتشریف ارزانی فرمائید شفت من از صحبت امر محترز
 میمانم بخانه نو چگونه روم شمارانیک طینت انباشته مکالمت کردم
 ورنه حاجت نبود مظفر هر اسی او اختیار کرد او تیاوی بودند درویشی
 و کیمیاگری نقد و جنس آنچه که میداشت بطائف اکیل بقبض خود
 کرد و او را مخالطه داده بصحر ا گذاشت و خود از نظرش غایب گشت
 پس آنرا غیر سته چنان گرفت که بدار الامارت مراجعت فرمود
 بتلاش کیمیا سیاحت و زبیر و زبیر بحالت تشنگی سر اسیمه شده
 در بغمه بتلاش آب رفت شاه عبدالغنی قدس سره خلیفه
 حضرت قطب المدار قدس سره نیز در آنجا بسایه درخت تشریف
 میداشت از نهایت شفقت او را آب نوشانید و پرسید که
 از کجا آمده و کجا خواهی رفت جواب داد که شمارا این چه کار
 هر جا که بخاطرم گذر و خواهم رفت مکر دریافت نمود جواب داد
 اگر دانستی که مقصد بر آری بوساطت شما خواهد شد البته مضائقه

منکره الیه
 منقطع مراد از دکن عطار سامی خطاب
 و بیانی نامی القاب با ذکر کلام محمود
 علیه شمس و موجب تحقیر است که سلسله
 در این است و بیعت دان نامدا
 در این است و غیره و قاضی مایه تعلیق
 و کبر است و غیره و اینها را بن خیر و قاضی

بنظر الاساطیر باشد چند در سفر
 و قبل از آنکه نقد و تشریف بر صفه قاضی
 بنظر الاساطیر باشد چند در سفر
 و قبل از آنکه نقد و تشریف بر صفه قاضی

نبود که از راز دروئی که در وقت مطلع ساخته فضول افشا
 را نکردن سودی نداده و کلمات از آن طفلک بهوشمند
 بشنید دلش بهم برآمد و عیال از عجیب تفکر برد و باز میستم شده گفت
 ای عزیز کیا آموختن میخواهی گفت ملی شیخ ویرا بهر اے خود
 بوضع بر دو فرمود ظرفی آهسته بیا و در صا ص ایض در دے
 بگذار و به آتش ناز و همچنان که در شیخ چند برگ از درختی گرفته در و انداخت
 نقره خالص گشت منظر بغایت شاد شد باز فرمود مس و آهن هر قدر
 که خواہی جتیا کن و گرم کرده هر برگ و هر شے که طبع تو خواهد بر دے
 بپاش ز سر سرخ و سیم خالص خواهد گردید او همچنان کرد حسب الارشادش
 بعمل آمد ازین کرامات عجبی پیدا گشت و خیالاتش مبدل شد و التماس
 نمود که خواہشتم محض ناقص بود مرا از کیا هرگز هوسے باقی نماند
 آن هیچ است شیخ فرمود حالا چه میخواہی گفت آن میخواہم که از تو
 مثل آتجناب بربانم تاثیرے پیدا شود شیخ از دے راضی و خوشنود
 گشته نزد خود طلبید و لعاب دهن مشریت در دهنش انداخت چنانیکه
 سترها را و بود دفع گردید و همه حالات طبقات ارضی و سما وے
 بر دے مکشوف گشت و از جذب عنایتش کامل اکمل شد

این سخن تا کلام تمام زبان
 فروغ داد و در آن وقت که شیخ
 و در آن وقت که شیخ
 و در آن وقت که شیخ

از در دے بهر آنکه عمل با تاج نازد
 و در آن وقت که شیخ
 و در آن وقت که شیخ

در شب با حاسه نموده ب استصلاح
 و در آن وقت که شیخ
 و در آن وقت که شیخ

بنا پیش پر و در حق تبارک و تعالی
 و در آن وقت که شیخ
 و در آن وقت که شیخ

در اینجا کمالی بود مشهور و معروف
 بهجوم اعیان بر درش بھی شد
 کنان میرفت و میگفت که کاش
 حاجتیکه داشتم از زبر آورد
 بقارون زر کرده که درویشی
 و پسید که حال چگونه است
 فرمود حالا شکایت گرا میکنی
 من صلاهی کمال حکمت این کمال
 رسیدم و بخندش حاضر گشته
 داشتم که علاج کن و گفتم
 من که با بیزری رفیق بودم
 ملازمانش دلم پاره پاره کرد
 روشن بودم و ریخته آذر و
 پایم شکسته و که مجبوریم
 این ماجرایی دیدیم آن بزرگ
 بر فلک کجاست سیده چون با

و اگر چه بر دست مبارک
بر سطر اسلحه آن دیباج ولایت
افغان و دوزخ نشین و گاه خد
من کار پروردگار

چون به طبع میانه
از غنای طبع ظاهر بر سالکان نمایان
پس به افق انصاف مقاصد دولت نماید
زنج و طلب واردات پر داغده می آید
به یاد در یافت که

تذکرہ الحقیقین
ما اشرقت الخلق کائنات و نہادش
سفر خود را دست بقفسهای حکمت الهی
انجمنوت قهر و اقامت اذن و نورش و اذن
در بوسه ملطفت بنیاب

[illegible][illegible]

سلسل اولیا را مثل و مشارک آن حضرت
 انقل داد و از دوا اولی سلسله علی واک
 و سلم انقدر هم اول از سلسله
 اول بر سلسله غلامی کتانی و الا
 باطن اسرار و الصواب از فی احباب
 بود که در باب سلسله غیر متزلزل و باب
 که است مابین شیخ الشافعی و شیخ یحیی
 و الدین قطب الدین اردقندس الشافعی
 و مشابیه بنیاد جواب آن بچند دوه

در زمان شد شیخ استخوان و پوست بپوشید و هر چه از خوردنش باقی ماند
 یکجا کرد و در واسه مبارک بر دسک نهاد و زینت و گفت ای حاجی
 در سفر که معطره راه آخرت پیش گرفته ای من نخواهد شد بخیر و سعادت کوش
 آن مرده بجان ریخته پوست و استخوان بپوشید ایزدی زنده شد شیخ
 در آن سفر شیر را هر کب خود گردانید اهل قافله را ارادشیکه آن شیخ بود
 در بیان گنجید در آن زمان حضرت قطب الدین اردقندس بر اسب حج مکه معظمه
 حاضر شده بودند و در عین طواف شرف خدیش حاصل گردید بعد
 فراغ حج بیت الله اتفاق حصول شرف ملازمت حضرت سید
 بدیع الدین قطب الاقطاب قطب الدین اردقندس سرودن می ماند
 و سعادت گوناگون میسر گشت روزی اشاره از حضرت یمینی از
 جناب محمد ذکر یا مخفی شد که ابن سعادت کیشا نرا از خرقه خلافت سرفراز
 کون زیبا است چنانچه بخیال ادب التماس کرد که اگر از دست
 حق پرست حضرت چنان شود خوب باشد حضرت قطب الدین اردقندس
 حلقه خلافت از کمال مکرمت شامل فرمود و براسه هدایت فلق الله
 هر همه را فرمان کرد و مخاطره در خاطر نگذاشت که چنان نشود که فردا
 فردا ما مورس ما جا بجا گردد و حضرت قطب الدین اردقندس بر خطره ام

مذکره الحقیقین
 بعضی بیان شد و می آید و چه
 اول اخفا سو فتن سلسله را
 و شیخ با افتاد آن فعل فوده و است
 قابل قبول عقل سلیم و دخل اصول شیخ
 مستقیم نواز شد چه فاضله بیان
 ابتدا استعد را با فتنه است
 موعود را بر سینه شمشیر منقوش
 دنیا را از غلبه شمشیر منقوش
 دنیا را از غلبه شمشیر منقوش
 دنیا را از غلبه شمشیر منقوش

از انقلاب ماسیت دست به اسلحه
 دست تا اسلحه را نش بعد از حرقش
 از انقلاب ماسیت دست به اسلحه
 دست تا اسلحه را نش بعد از حرقش
 از انقلاب ماسیت دست به اسلحه
 دست تا اسلحه را نش بعد از حرقش

از خاندان عالیه مداریه شرفاً و تعظیماً فرمود و خوارق عادت
از او شان که معانیه کرده شنیده نشاء الله بعضی از آنها بطور اختصار
در فصل هشتم تحریر خواهد شد که فائز بن یحییان هر روز بنظری آید
که از حیطه شمار بیرون است بنیاس الله بکتابات خود نام تابیش
نویسان عماد حلبی و برخی از ان لبر عما و حلبی اکتفا نموده مقامات
ارجمند داشت المختصر در سنه هشتصد و نود و یک ازین
دارمکافات رحلت فرمود حضرت سید عبدالقادر ضمیری سید
زاده بود از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه
استفاده بیعت و خلافت از حضرت قطب المدار داشت
ولی اجله روزگار بوده است خوارقش درج صحائف اند
مثل محمد شاه قادری که در کتاب تذکرة الحقیقة و در المعانی
و غیره ذکر کرده و فائز در سنه هشتصد و پنجاه از هجرة البنی صلعم
بوده است مرقد اطهر در سنگدیب شنیده میشود و الله اعلم
بالصواب حضرت یوسف مدنی معقوله بود اکثر تصانیف
در علم معقول بنیان عبری و دیگر زبان میداشت و فکیک بیعت
از حضرت نویسان حلبی حاصل کرد مناظره بمیان آمد آخرش
بر بحث خود نادم گشته همه علم را نسیا نموده و در علم معرفت

و اما در این کتاب که از فائز بن یحییان است که در کتابات خود نام تابیش
نویسان عماد حلبی و برخی از ان لبر عما و حلبی اکتفا نموده مقامات
ارجمند داشت المختصر در سنه هشتصد و نود و یک ازین

دارمکافات رحلت فرمود حضرت سید عبدالقادر ضمیری سید
زاده بود از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه
استفاده بیعت و خلافت از حضرت قطب المدار داشت ولی اجله روزگار
بوده است خوارقش درج صحائف اند مثل محمد شاه قادری که در کتاب
تذکرة الحقیقة و در المعانی و غیره ذکر کرده و فائز در سنه هشتصد و
پنجاه از هجرة البنی صلعم بوده است مرقد اطهر در سنگدیب شنیده
میشود و الله اعلم بالصواب حضرت یوسف مدنی معقوله بود اکثر
تصانیف در علم معقول بنیان عبری و دیگر زبان میداشت و فکیک بیعت
از حضرت نویسان حلبی حاصل کرد مناظره بمیان آمد آخرش بر بحث
خود نادم گشته همه علم را نسیا نموده و در علم معرفت

از خاندان عالیه مداریه شرفاً و تعظیماً فرمود و خوارق عادت
از او شان که معانیه کرده شنیده نشاء الله بعضی از آنها بطور اختصار
در فصل هشتم تحریر خواهد شد که فائز بن یحییان هر روز بنظری آید
که از حیطه شمار بیرون است بنیاس الله بکتابات خود نام تابیش
نویسان عماد حلبی و برخی از ان لبر عما و حلبی اکتفا نموده مقامات
ارجمند داشت المختصر در سنه هشتصد و نود و یک ازین

دارمکافات رحلت فرمود حضرت سید عبدالقادر ضمیری سید
زاده بود از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه
استفاده بیعت و خلافت از حضرت قطب المدار داشت ولی اجله روزگار
بوده است خوارقش درج صحائف اند مثل محمد شاه قادری که در کتاب
تذکرة الحقیقة و در المعانی و غیره ذکر کرده و فائز در سنه هشتصد و
پنجاه از هجرة البنی صلعم بوده است مرقد اطهر در سنگدیب شنیده
میشود و الله اعلم بالصواب حضرت یوسف مدنی معقوله بود اکثر
تصانیف در علم معقول بنیان عبری و دیگر زبان میداشت و فکیک بیعت
از حضرت نویسان حلبی حاصل کرد مناظره بمیان آمد آخرش بر بحث
خود نادم گشته همه علم را نسیا نموده و در علم معرفت

سعی فرمود یکی از کلمات اعظم شد و در آن روز هشتاد و پنج
هشتم ماه ذی الحجه این روز در کافران و یثیب رستی بر بست
ان الله وانا اليه راجعون

ذکر حضرت قاضی سید خالص بن ابی شمسہ العزیز

حضرت سید خاصه قدس سره و یا حضرت قطب المدار و درون
خاصه میفرمودند و القاب و کافضی محمود و مرقوم ساخته
صاحب شریعت و سالک طریقت و واصل حقیقت علیا
منازل اذنه بها كما خطه به اربع وارث انبیا قاضی خاصه
احسنه الله تعالى بما اخفى اولیاءه مرید مقبول محرم اسرار
خود نگار قدس سره

ذکر حضرت عبید اللہ قدسی قدس الشہداء العزیز

حضرت عبید اللہ قدسی قدس سرہ بزرگے ہوویکے از خلفاء
حضرت قطب المدار قدس سرہ کمالائش و خرق عاداتش
شہور زمانہ انداز انجملہ یکے انست کہ در او اکل حال بعد افطار

بنی است و چه هم متغی
فما رطق دمار ساعه ارباب ارشد
که الحوف علی صوفی که صوفی
دیویشان ایشان است بجاهل
جیسا الفتدی هم جیسا ان الله
به الحنین شاد احوان ایشان
که بهمان اقتصاد داده بود اوس
تفاسد بودی گنجایش نداده مرافق
مژکه استحقاق
کار و غلطی

5

حق در سر نهاده خالص
حدود الاسود و بلبلق قواعد محمود
محمدي بکار برده اشاعت دین
و اعانت رسول امین علیه و آله
عباد الله بمنزل مقصود اعلی
و ماخلقت ایمن و الا انی الی
لیصل وین است به هم عالم
گرچه نعمت نبویه از خارج هیچ
است و اشیا که در اختیار

[illegible]

[illegible]

برخاسته باشند باشتیاق حاصل نمایند و سبب المذار در نور و شدت تاجری
از وی ملاقاتی گردید و از آنجا که باور فقار حواله اش کرد بر آن
سوار شده در سیم و زرسیم با آن زمانه حضرت مدوح در آن
ولایت بر آید هدایت خلق با امر الله تعالی را مأمور بود این
جوان هم بخد متش حاضر گشته ابواب مرحمت والا بر خود
بفتوح ساخت معمولش بود که بعد اوقات منضبطه خموش
موتوب و وزان و در گوشه نشسته ماند و از کسی هم کلام نشدی
و اگر کسی چیرے پر سیدی جوابش داد و وقتی از نظر
گیمیا اثر حضرت قطب المذار حالت وجد بر وی طاری شد
و مدتهوش گردید آخر بحلقه بیعت آمده بخد متش حاضر ماند قوتیکه
جوش معرفت غلبه کردی و مستی و بیباکیش از حد در گذشت
رفیقانش حسب وصیتش در حجره بند میگردند و چون بسلوک
آمدی باز بهمنون و طیره گذرانندی و در مدت قلیل بحسن سعی خود
بزمه خلفا بر نامدار حضرت قطب المذار نامه شد از فیض
صحبتش اکثر تارک دنیا گشته بگوچه فقر و تنگدستی انداز
گردیده اند و میراتب علیه فائز شده اند و در مدت الحصر

و بعد از آنکه در این شهر که
بقیة المذکر است که در این
کشادان و عریب خود پیش
همه را خواستند و نشان
معمول مردمان دیده درین
مجلس قیلاست که از موا
سید خنجر حیدر عجیب درگاه
مستور حیات

ویرا باستان فرادیم العزم قشاد
مکملین هم در قوت و با عفت استخوان
اندا که سکن چون هم دفات از آن
فرمود و علم و خدایان کیمه را از کیمه
کرده است اگر آن

ول الذين آمنوا و عملوا الصالحات
سواء ذكرا و انثى
نذكرهم باسمهم
فمنهم من كان
عندهما كنز
كثير و هم
لا يخرجون
منها
فمنهم من
كان عليه
دين و هم
لا يخرجون
منها
فمنهم من
كان عليه
دين و هم
لا يخرجون
منها

در اسلام و فقه و حدیث آن از قطب الدار
 در اسلام و فقه و حدیث آن از قطب الدار
 در اسلام و فقه و حدیث آن از قطب الدار
 در اسلام و فقه و حدیث آن از قطب الدار

کثر سیاحت فرموده زمانه که بر آن بود حضرت قطب الدار
 بسر شد و در نه مدام میفرمودی مانند تنی که از خدمت حضرت
 خود کار جدا شده به نجف اشرف می گریه و از آن زمانه درین
 ایام حسب الطلب حضرت آقا است کثیر باکل و مشرب
 متوجه میشد و لباسیکه پوشیده است و فقیه حاجت شوب
 افتادی در آتش انداخته و باز پوشیدی حضرت ادوی
 بسیار راضی شده لطف مدار میفرمودند آن مرید از حضرت
 شیخ عبد الواحد مدوح احوالش شنیده مشقت و ریاضت
 چنان بر خود اختیار نمود که در بیان نمی گنجد و از کمال شفقت
 مرشد خود یکی از اهل معرفت شد انتمی روزی حضرت عبد الواحد
 بعبادت الهی مشغول بود که ففقور چنین حاضر شد او بستم چنان
 معروف بود که ماحتم طائی حکم شیخ بادی ملقت نشد و اصلاً
 توجه بسویش نیاورد و او مکرر گشته بجای خود آمد و حکم داد که
 در وی شیه را بگوید که در اینجا نباشد سر جنگ فرمان حاکم را بجا آورد
 التماس نمود که حکم حاکم مانیت از اینجا بجای دیگر زد و نقل فرمود
 مناسب است شیخ گفت او کیست که مرا حکم فرماید این سر

در نه و الاطاعتان قطب الدار است
 در نه و الاطاعتان قطب الدار است
 در نه و الاطاعتان قطب الدار است
 در نه و الاطاعتان قطب الدار است

آن خورشید اسافل و اعلی
 آن خورشید اسافل و اعلی
 آن خورشید اسافل و اعلی
 آن خورشید اسافل و اعلی

و تمام هسته بدار الحکوم کنیزم ما است از بخار فتن چه معنی دارد
 و س این ماجرا پیش از آنکه من نمودم خاکم خشمگین شده و سقط گفتم
 که زبان از دهنش بیرون نیامد از شدت در دوش بیتاب گشت
 در خاطرش اندیشه راه یافتن این بمکافات آنست که در پیش
 راز بون و ناسرگشته ام معاینه شد حاضر گشته عفو تقصیر خواست
 و رفقاییش هم روی شفاعت بر زمین نهادند و کمال عجز بسفارش
 درآمدند و فرمود صحت دشوار است اگر از ظلم باز آید شاید صحت
 رونماید ازین ارشاد دلش موم شد و توبه کرد و بحالت اصلی
 باز آمد و یکی از عا دلان گردید احوالش در اکثر کتب مثل
 نوز الاخیار و شوارق الولايت که در تصنیفات
 ملا علی و جدی النجیدی دیده شده و کتب آسوده است و فائش بمباه
 سفر روز و دوشنبه در سنه هشتصد و هشتاد و نه بوده است و حضرت
 شاه طهت السد قدس سره در سنه هشتصد و هشتاد و یک
 ازین دارنا پادار رخت هستی بر لبست دهم ماه محرم احرام
 بود که این سفر در پیش آمد مزارشش در نجف اشرف
 واقع است

محمیه انبیا که نواز غفر
 از طاعت و عبادت
 در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت
 که در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت
 که در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت

خود را رسانیده خراسان
 که در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت
 که در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت

این قریه همان است که
 در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت
 که در راه سعادت
 و تقاطع بهر دو داشت

و لا حرجی از کوشه است
 و لا حرجی از کوشه است
 و لا حرجی از کوشه است
 و لا حرجی از کوشه است

این کتاب مال حضرت ابوالفضل
 علیه السلام است که در روز وفات
 آن بزرگوار به من رسید و من
 آن را در کتابخانه خود نگاه
 میدارم و هرگاه کسی بخواهد
 آن را ببیند باید از من اجازه
 بگیرد و من آن را به او
 میدهم و بعد از آن باید
 آن را به من بازگرداند
 و من آن را به خود
 نگه میدارم و هرگاه
 کسی بخواهد آن را
 بفروشد یا به کسی
 هدیه دهد باید از من
 اجازه بگیرد و من
 آن را به او میدهم و
 بعد از آن باید آن را
 به من بازگرداند و
 من آن را به خود
 نگه میدارم.

ذکر حضرت حاجی عبدالنیر ثوبی قدس الله سره
 حضرت حاجی عبدالنیر ساکسب... حضرت قطب الدین حسنی
 قدس اسرارها خلیفه بود از خلایق حضرت قطب المسد
 رضی الله عنه صاحب شوکت و شجاعت بود همه جاه و دنم خود را
 برباد داده در وی شیخی اختیار نموده بسلسله حضرت سید بهیج الدین
 قطب الاقطاب قطب الدار مطهره گردیده یک از کلمات عصر
 معروف شد حضرت قاضی فخر الدین عیاضی که از وی سلسله
 بیعت و خلافت داشت در رساله خود مینویسد که فقیر است و نیاز
 در خدمت اقدس حضرت حاجی موصوف که طاعت بمیان
 جان بستم و انواع التواضع برکات از انفس متبرکه که اشد رفتم
 کمالا تش بر صفه قرطاس گنجایش ندارد و مقامات بلند بخریدنیاید
 روزی در بارعامش گرم بود و حضار مجلس را فرمود که از حالات
 حضرت پیر مرشد واقف هستید گفتند بلی مگر اتفاق قدیم پیش
 کس را از مایان میسر نشده فرمود چشمان خود ببندید حاضرین همچنان
 کردند باز گفت که واکنید حاضرین مجلس خود را بدر بار حضرت

این کتاب مال حضرت ابوالفضل
 علیه السلام است که در روز وفات
 آن بزرگوار به من رسید و من
 آن را در کتابخانه خود نگاه
 میدارم و هرگاه کسی بخواهد
 آن را ببیند باید از من اجازه
 بگیرد و من آن را به او
 میدهم و بعد از آن باید
 آن را به من بازگرداند
 و من آن را به خود
 نگه میدارم.

این کتاب مال حضرت ابوالفضل
 علیه السلام است که در روز وفات
 آن بزرگوار به من رسید و من
 آن را در کتابخانه خود نگاه
 میدارم و هرگاه کسی بخواهد
 آن را ببیند باید از من اجازه
 بگیرد و من آن را به او
 میدهم و بعد از آن باید
 آن را به من بازگرداند
 و من آن را به خود
 نگه میدارم.

و باتفاق برائے علماء و ستار
بعد حصول افتخار این نعمت
خود برود و سیر و سیاحت
قطب المدار پیر خود که با حق
خدمت مشرف کنانید در آنوقت حضرت سیبی بدست مبارک
سیداشت بن عطا کرد و فرمود که این را بهو بکمال ادب آن
بگرفتم سیبی چه سیبے که شام روح از خوشبویش معطر خوشبوئے
چه خوشبویی که دماغ جاتم مغیر شد لطف طلائش هنوز فراموش نکرده ام
حضرت در تبسم آمده فرمود که اے عزیز در جوهر انسان هم طبیب
خوش لازم است و اگر این نیست هیچ نیست حسن صورت
بکار نیاید و عبا و قبا سودے ندید بکمال جسارت التماس نمودم
که معرفت حق تبارک و تعالی چگونه مسیر آید فرمود اے مسعود
اول خود را بشناس من عرف نفسه فقد عرف ربه و بدانکه
تو کیستی و از کجا آمده و باز کجا خواهی رفت و درین عالم برائے
چه آمده و خالق مطلق ترا برائے چه آفریده است و سعادت
و شقاوت تو چیست اول ازینها آگاه باش لا بدیست و صفاتی که

و باتفاق برائے علماء و ستار
بعد حصول افتخار این نعمت
خود برود و سیر و سیاحت
قطب المدار پیر خود که با حق
خدمت مشرف کنانید در آنوقت حضرت سیبی بدست مبارک
سیداشت بن عطا کرد و فرمود که این را بهو بکمال ادب آن
بگرفتم سیبی چه سیبے که شام روح از خوشبویش معطر خوشبوئے
چه خوشبویی که دماغ جاتم مغیر شد لطف طلائش هنوز فراموش نکرده ام
حضرت در تبسم آمده فرمود که اے عزیز در جوهر انسان هم طبیب
خوش لازم است و اگر این نیست هیچ نیست حسن صورت
بکار نیاید و عبا و قبا سودے ندید بکمال جسارت التماس نمودم
که معرفت حق تبارک و تعالی چگونه مسیر آید فرمود اے مسعود
اول خود را بشناس من عرف نفسه فقد عرف ربه و بدانکه
تو کیستی و از کجا آمده و باز کجا خواهی رفت و درین عالم برائے
چه آمده و خالق مطلق ترا برائے چه آفریده است و سعادت
و شقاوت تو چیست اول ازینها آگاه باش لا بدیست و صفاتی که

و باتفاق برائے علماء و ستار
بعد حصول افتخار این نعمت
خود برود و سیر و سیاحت
قطب المدار پیر خود که با حق
خدمت مشرف کنانید در آنوقت حضرت سیبی بدست مبارک
سیداشت بن عطا کرد و فرمود که این را بهو بکمال ادب آن
بگرفتم سیبی چه سیبے که شام روح از خوشبویش معطر خوشبوئے
چه خوشبویی که دماغ جاتم مغیر شد لطف طلائش هنوز فراموش نکرده ام
حضرت در تبسم آمده فرمود که اے عزیز در جوهر انسان هم طبیب
خوش لازم است و اگر این نیست هیچ نیست حسن صورت
بکار نیاید و عبا و قبا سودے ندید بکمال جسارت التماس نمودم
که معرفت حق تبارک و تعالی چگونه مسیر آید فرمود اے مسعود
اول خود را بشناس من عرف نفسه فقد عرف ربه و بدانکه
تو کیستی و از کجا آمده و باز کجا خواهی رفت و درین عالم برائے
چه آمده و خالق مطلق ترا برائے چه آفریده است و سعادت
و شقاوت تو چیست اول ازینها آگاه باش لا بدیست و صفاتی که

[illegible]

در آورد و به نظر توجه دوله سید و ان عطا فرمودت چهل و دو سال
در سایه عاطفتش زندگانی نمود و خرقه خلافت اہم یافتہ کرانیکہ
از ان جناب مشاہدہ کردم البتہ کوشم و فترے شاید عالمی
از ان جناب فیض یاب است و مقاماتش بس بلند و قوت
برائے سیر ملک جلش رفتہ بودم با حضرت محمد شاہ سیاح خلیفہ
حضرت قطب المدار قدس سرہ ملاقی شدیم من گفت میخواہم
کہ تجہیز و تکفیم از دست تو سرا بخام یا بدین مذکر کلمہ طیبہ لا الہ
الا اللہ محمد رسول اللہ مصروف شدہ بحق پیوست خلفائش حسب
کمالات از وی ماندند مثل شیخ فوج بن محمد باقر کہ عمدہ اہل
طریق و یگانہ بود المختصر حضرت مولانا یحیی ابراہم در سنہ ہشتصد
و پنجاہ ماہ ربیع الاول از بجنان سفر آخرت گزید و فات حضرت
سعد و شبانے در سنہ ہشتصد و ہفتاد و دو ماہ محرم الحرام گوید
از تصنیفاتش حوزیۃ الابراہم روز ذکر بعض خلفائے حضرت
قطب المدار و احوال سیر و سیاحت مرشد خود است

حضرت زید بن خالد شمسوار فارسی قدس سرہ الخضر
ت زید بن خالد شمسوار فارسی قدس سرہ یکے از خلفائے

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است

و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است

حضرت قطب الدار بود خاک پاک الیگه و از دست و لادش
 در سینه هفتصد و هشتاد و پنج از دست و لادش
 و سلم شد زمانه تحصیل علم بخداست و در پیشگاه مولانا زکریا که از خلفای
 حضرت قطب الدار بود و گذرانید و نایب مستحبه اش شهرت
 تمام دارد و مثل بر آیت الساکین و مؤید اسلام که در قصه بنظر
 و از صغری بزرگ و تقوی میله تمام داشت تربیتش در او اعلی
 از حضرت زکریا شد و سلسله بیعت با هم از وی میباشست
 از مرشد خود اجازت گرفته بکه مظهر رسید و از حج سعادت اندوخته
 در مدینه طیبه از مزار فائز الاله و حضرت رحمة للعالمین صلی الله
 علیه و آله و سلم مشرف گشته روان شد در اثنای راه بر کوچه
 که از آبادی علیحد بود و یکسال محنت ماند بعد از آنجا برخاسته
 برای سیر روی زمین متوجه شد در گلیستای رسید که فضایل
 و نقیصین بود در آنجا قیام در زبید و اوقات مبارک با طینان تمام
 بسر برد و روزی مجذوب بر وی بگذشت و روزی از روز
 معرفت بیان آورد چنان خطی دست داد که از آنجا هر دو نیز گوا
 بکمال اتحاد و یکدیگر رفیق سفر بوده روانه شدند و آن مجذوب

و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است

و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است

و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است
 و این در باب عبادت و تقوی است

قدس سره سرود و در کمال استقامت و در کمال استقامت
 عاقلان این است که قاضی مدوح
 طهر قدس سره سرود و در کمال استقامت و در کمال استقامت
 عاقلان این است که قاضی مدوح

از خزینة البرار و وفات حضرت ارگه
 مشتقد و چهل و یک یافته میشود و در مشون کتاب است و مولوی
 ادریس در سنه مشتقد و شصت و شصت است اقامت از خجنان
 بر لبست و صاحب نوزالهد است و در حضرت معروف و بیستانی
 در سنه مشتقد و نود و دو نوشته و عمرش یک صد و چهل سالگی تخمین
 کرده است و الله اعلم و اگر چه اندک بآن سلسله خود را منسوب
 میکند چنانچه شجره پیران طریقت شان بآن بزرگوار می پیوندند

ذکر حضرت ابوداؤد زمانی بن خواجہ مرشد
 معشوق قدس سره العترة

صاحب گلزار اوتا حضرت مفتی نورالدین ضیای کیکی از شاخ
 وقت بود در باب مفهم مینویسد که حضرت ابوداؤد مرشد معشوق
 عقیقه حضرت قطب المذا در تصوف کتابی نوشته و در آن ذکر
 حضرت مدوح خود آورده در او اکل مدرسی میگرد طلبه منتهی
 به درسه اش برای تحصیل علم از راه دور و در آن حاضر میشدند

در دنیا بهشت و دنیا از کمالی است
 و در دنیا بهشت و دنیا از کمالی است
 و در دنیا بهشت و دنیا از کمالی است
 و در دنیا بهشت و دنیا از کمالی است

معقول سعادت القيام
 معقول سعادت القيام
 معقول سعادت القيام
 معقول سعادت القيام

باطنی و در تقصیر مذکور میشود و در تقصیر مذکور میشود
 باطنی و در تقصیر مذکور میشود و در تقصیر مذکور میشود
 باطنی و در تقصیر مذکور میشود و در تقصیر مذکور میشود
 باطنی و در تقصیر مذکور میشود و در تقصیر مذکور میشود

اختیار نمود لیکن غار رسیدن در دلس میخیزد و تفکر میرفت بخاطر
خود میگفت که اے کاشم که دردی طالع قدوسی حضرت
قطب المدار میسر آمدی و انجا در افتاده دست مهاجرت
در خدمت منظور فرمودی از عنایت قادر بر چه شدی
در همین اندیشه مدتی بسر برد و در خدمت کثری از بزرگان
دین بوده از حسن اتفاق در خراسان رسید در آن زمان
حضرت قطب المدار آنجا هدایت خلق السعیه فرمودند زمین الین
این امر را فوز عظیم پنداشته از شرف قدسوس مشرف شد
و بحلقه بیعت درآمد و چنان ریاضت شاقه اختیار کرد که منظور
نظر و الا شده یکم از بندگان خاص گردید روزی حضرت
قطب المدار از دوس خوش شده بدستار خلافت ممتاز ساخت
و سه در اوائل حال چنان عادت گرفته بود که بعد پانزده یوم
از پنج شقال میوه افطار میکرد و گاهی اینهم ناهمه میفرمود از وقتیکه
بدستار خلافت ممتاز شد عجیب حالت روداد که آنرا هم ترک
داد و در حالت استغراق مدام مشا د کام می ماند و فاش بجاه
سفر در سینه شت قصد و شصت بوده است

بسیار از این صفت در کتب معتبره است
چون در کتب معتبره است که در کتب معتبره است
بسیار از این صفت در کتب معتبره است
چون در کتب معتبره است که در کتب معتبره است

این فرقه چه پیشیده و در این است
از در و در این است که در این است
نزد رابع اندر او که در این است
و کت نام فرقه و در این است
در این است که در این است
والله اعلم بالصواب



بنده که در این است که در این است
چون در این است که در این است
اولیای بیکال زکات بهر امور بام
نقلی ماسور و در غلامان راحت و قوا
نقطه الی الله و قانی فی السره و بانی بام
از در و حال و احوال ایشان و بانی بام

فوق است بهر حال ایشان را
فوق است بهر حال ایشان را
فوق است بهر حال ایشان را
فوق است بهر حال ایشان را

ذکر حضرت عباس مصطفیٰ زین الشہداء

حضرت سعد بن شیح عمر جمعی بنحو حضرت عباس مصری
 نبیره حضرت ابو القحح مدنی در سال ہفتصد و چهل و نہ ہجری
 بمصر شازدہ سالگی از نعمت غیر مترقبہ مالامال شد روزی
 قبل از حصول بیعت بعالم روحانیت بزیارت حضرت
 الیاس علیہ السلام شرف نگاہ آن مقبول رتبہ و دود
 اسے از اسمائے حضرت سید بدیع الدین اور تعلیم فرمود
 و گفت بمیرگوش ایسا سعادت حاصل خواہد شد چنانچہ شیخ
 آزاد در رد خود داشت و بنجائے تاثیرات آن اسم کے این
 بود ہر جا کہ خواستے بہرے رسیدی چون شہرہ نیافے و کرم
 حضرت عباس مصری در ملک بمشہرت یافت و آوازہ خرق
 عاوانش بگوش حق نیوش میفرستید خیلے مشتاق ملاقات گردید
 عم و سہ محمدا براہیم مطلع گردیدہ اور ابھرا ہے خود بندہ دست
 حضرت مدوح بروالوقت جمع کثیر برنا و پیر گرد و حجرہ اظہر بود
 و ہر یک حصول مطالب و آرب کامیاب میشد بوحسب

و افضل ایشان بمصر ایستادہ از آنجا کہ
 دست نیامد و قتل کل من عند اللہ
 علیہ السلام و بعد از آن
 بیاید بنویسند بر سر کتب
 خط و بیان کہ ہرگز است
 شخص خلیفہ فی ثوران
 عالم و ہرگز در آن کہ بہن و ہم
 تذکرۃ العظمیٰ
 اعتراف بر سید اعلیٰ
 فاضل کامل بن عباس
 بن علی بن ابی طالب
 است و پیش آن
 ماکول شکر و تحسین
 او است و از آن سبب کہ
 در آن زمان سبب است
 و ہر یک از آن سبب است
 و ہر یک از آن سبب است

و ہر یک از آن سبب است
 و ہر یک از آن سبب است
 و ہر یک از آن سبب است
 و ہر یک از آن سبب است

قطب الارقاع را قطب الارض و در هر دو قطب
 دو نقطه است که با هم در یک خط
 و در هر دو قطب دو نقطه است که با هم
 در یک خط و در هر دو قطب دو نقطه
 است که با هم در یک خط و در هر دو
 قطب دو نقطه است که با هم در یک خط

این مقام که شیخ سعدی میگوید در
 کرد و خود را همه بهند شد و بعضی که
 قطب المدار و سماع عطا فرمودند مثل شیخ نورالدین را
 که او میگوید که شیخ سعدی بوقت مامور به
 خلافت از حضرت قطب المدار یافت این قول صحیح
 است و بخواهد و یک ازین عالم به بقارخت اقامت
 بربست و فارقت در گذار او تا دمشرق درج اند

ذکر حضرت محمود تشری قدس الله
 ستره العرش

حضرت محمود تشری بن خواجه غیاث الدین مرید و خلیفه حضرت
 قطب المدار بود و وطن اصلی بتاتار است و لاوتش در سنه
 هفتصد و پنجاه و دو گذشته و الدینش بعمر هشت سالگی انتقال
 فرمودند پس محمود قدوس عیش تربیت نمود و کتب ابتدایه

قطب الارقاع را قطب الارض و در هر دو قطب
 دو نقطه است که با هم در یک خط
 و در هر دو قطب دو نقطه است که با هم
 در یک خط و در هر دو قطب دو نقطه
 است که با هم در یک خط و در هر دو
 قطب دو نقطه است که با هم در یک خط
 و در هر دو قطب دو نقطه است که با هم
 در یک خط و در هر دو قطب دو نقطه
 است که با هم در یک خط و در هر دو
 قطب دو نقطه است که با هم در یک خط

و در هر دو قطب دو نقطه است که با هم
 در یک خط و در هر دو قطب دو نقطه
 است که با هم در یک خط و در هر دو
 قطب دو نقطه است که با هم در یک خط
 و در هر دو قطب دو نقطه است که با هم
 در یک خط و در هر دو قطب دو نقطه
 است که با هم در یک خط و در هر دو
 قطب دو نقطه است که با هم در یک خط

حق تبارک و تعالی را در آنوقت غیرتے روداد و در وادارش
 نشد و پاسدار سے سے فرمود ایا لیان دیار و امصار این
 واقعه شنیده متحیر شد و اعزاز و اکرامش افزو وندیش فرمود که این
 طفل سعید از نیست انشاء الله تعالی ظهور کر امتش بعالم ظهور خواهد
 یافت المختصر در آغاز شباب از کمال بخت سرآمد و یکی از قبالان
 مشرک ریاضت و مجاهده بسیار و زید و زسه از والدین گفت
 که حضرت مادر منده شنیده میشود که رونق افروز اندر خواهم شتم نیست
 که این پنج روز در خدمتش گذارم والدین پرسیدند بشارت
 از حضرت شما بکدام است گفت از حضرت بدیع الدین قطب عالم
 من اکثر اوقات بعالم روحانیت از و سے نصیحت یافته ام
 که در بیان نمی آید حالا ساعتی هم ماندن در اینجا شاق است
 تا چارخصص دادند چنانچه از وطن مالوفش راهی هند شد
 و قانع راه طول دار و اند از ان در گذشتة مه فاسے لازم البیان
 سے پرداز و که هندوستان رسید در بلده کنوج یا بوس
 حضرت حمد و از افتخار خرقة بیعت و خلافت آراسته
 و پیراسته گردیده دستے در خدمت مبارک اوقات عزیز

درین شب که در مسجد فیاضی که در آنجا
 بودم شانی آب و تاب بود که در آنجا
 واقع حضرت مکتب در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا

و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا

و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا

و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا
 و در آنجا که در آنجا

[illegible]

در باره شاه دربار
راغلی شاه دربار
در چاه لاس و سبیا حد کجای
جو دهن ماری در شهر اودو
در کشتی شاهی بودین صد طبقه در نیکی
وبا شاه بجایا در قشعی و شیرینی لین
میری در شیرین الدین علی در جوی پیر

استحقاق

بادای او را گامی ساخته و در حق او
 اسرار کلمه و در اسرار سو فی م و م است
 که ارباب تحقیق آن سلسله بتفصیل
 متواتر بخوان روايت میکنند که پنداره
 م بر علی با جاده مقام خود برینند و اگر
 و ارشاد مذکور است که
 صاف

از ایشان را به این جهت که در این
 عمارت عبادت خدای تعالی
 و از ایشان را به این جهت که در این
 عمارت عبادت خدای تعالی
 و از ایشان را به این جهت که در این
 عمارت عبادت خدای تعالی

[illegible]

ذکر حضرت احمد اعرج یتیم قدس سرہ العزیز

حضرت احمد اعرج یتیم ابن ضیاء الدین مصطفیٰ آبادی سوار سے
بود و در فن سوار سے نظیر سے نداشت روزی ب عالم شباب
بر اسب باد رفتار را کب بود و عثمان سمند نیز گام تند خرام
در دست گرفته نہایت فرخاک ہمی رفت و بخوشی تن میگفت
آسایشیکه مرا هست دیگر بر انصیب نیست که پائی اسب
بلغرش آمد احمد بر زمین افتاد و یک پائے چپ مضروب
شد از صدمه اش حالت عشی بر روی طاری شد درین حالت
حضرت مظہر الدین خلیفہ حضرت قطب المدار از جاسے
تشریف از اسے فرمود و بر بالینش آندہ آواز داد کہ طے
احمد در غشے کاوب چرا فتادے بر تحیز و استغفار کن کہ
چشم بکشا و بر خیالات خود تقریرن کردہ تو بہ کرد و خواست
کہ پائے بوس او شود مگر بیتابے فرصت نداشت و شیخ مرکبش را
صدائے داد فوراً دویدہ آمد شیخ آزا از خاک برخاستہ
بموضع کہ قریب بود و دو جراحیکہ مجروحان را علاج میکرد

شخص بزرگوار سلسلہ شریف
سیدان بزرگوار حضرت ابی طالب
شماره در مکان باقی است
نقطه در جوار حضرت
پس بر خلاف این فقود است
این تقریر بیا در صورت
سلسلہ با تقدیم یعنی چارہ
واو بسیار کہ فقط از جناب
بلا توسط ببرد و نہاد و فیض
از سلسلہ با تا آخر خود قار
و تقاضای نظر سے آن از در احاط
نفوذ و قرائت جریان عادی
و در جناب فقدان شواہد اعظم

تقریر
یمنی و اندکی از دم دیک داد کرد و دفعہ
حدود و همسر ارباب سلسلہ کیستون
و کہ ام قادیسیہ بر حضرت قطب
قدس سرہ العزیز و علیہ السلام
علیہ السلام و اگر گویند کہ سیر مقامات
اسلاف باخلاص بحصول انجام
الکریم محمد رشتہ فی جہان و کائنات
صورت این شخص بہین وضع
صدائق انتقامی یافتہ و ال
باظهار عطا بل غایت و ال
بجانب حق جل جلالہ عز و ال
کس قیام و تقاضای
بجانب حق جل جلالہ عز و ال
بجانب حق جل جلالہ عز و ال
بجانب حق جل جلالہ عز و ال

والمشرداد من علی و امثال الی سلال
باز که قلب الدار الفنا صفت
بندول انعام و شمول اگر ام حضرت
پادشاه گار است بیجا با قسط
در سلطه تفصیل کیش در ذیل غلظ
مذکور و اید شد بویقه خالی بود
موقوف قوی شده است بر که بزرنگار
بزرگوار و کیمیا است بر که بزرنگار
از و و صفت الی و جامع الاسرار الی الی الی

طبیعه ارشاد کرد که محاسبه این جوان بکن او گفت در مانش
از آنکس نام بیرونست و اینکس زود هلاک خواهد شد بهم بر آمد
و پوست آنار که در اینجا افتاده بود بر جراحش گردانید مع
زخم صورت اندمال پذیرفت و صحت کامل یافت قدری
لنگ بوقت رفتار معلوم می شد عرض نمود که از روزی
دارم که بوجه حضرت سعادت بعیت هم که حاصل آید از
بنده نوازی چه بعید باشد غرض که در زمره مریدانش در آمده
ملتی رفاقت شد منظور داشت و بسفر مکه معظمه رفیق بیت
کرد و بعد زیارت حرمین شریفین زاد الدنوعظمیا و تکریم
در کربلا معلی حاضر گشتند در اینجا خلفایش بسیار انتظارش
میکشیدند و مشرف بقصد بیوش گشته بخیست شیخ حاضر بوده
در ملک شام آنهمه سیر و سیاحت فرموده همیشه فتنه که حضرت
قطب المدار قدس سره را در اثناء راه یافتند و می بجانب
ماوراء النهر میرفتند همه را شرف نیاز حاصل شد بهر آتش
مدتی زمانه بسر کردند و در روزی پوستانه شخصی نزد حضرت
شاه بهدار کرد آن پوستانه و یک دستار او شان از دست

سیدالابرار سالت پناه بر دست
فداه علی السعید علی السلام
سر می گشته است و دیگر بزرگواران
جدا جان فدا و دایم زینت ماسک
بزرگوار است و اصل این فیض
و اویست قلب الدار به در به
صحت متفق علی است و صاحب
ترک العین

اسرار صافی قابل ملاقات
است و میگوید که او
سختی است و غرضی است
سقطه ملک و ملک بجانب
بلک افاندا و اعلی بجانب
المدن قاسی و اعلی بجانب
نصرت در و اعلی بجانب
اشرف جهان سبانی و اعلی بجانب
نقل بکشتن و اعلی بجانب
نصرت در و اعلی بجانب

والمشرداد من علی و امثال الی سلال
باز که قلب الدار الفنا صفت
بندول انعام و شمول اگر ام حضرت
پادشاه گار است بیجا با قسط
در سلطه تفصیل کیش در ذیل غلظ
مذکور و اید شد بویقه خالی بود
موقوف قوی شده است بر که بزرنگار
بزرگوار و کیمیا است بر که بزرنگار
از و و صفت الی و جامع الاسرار الی الی الی

اینها طاعت حضرت شاه محمد است
 قدس سره نوشتار است از دست
 نسبت قاضی محمد کتبی میبوی
 کتب اهل اصحاب و اهل طاعت
 شمس است قدس سره و از دست
 میبوی که کتبی است از دست
 دار و طلب و کتبی است از دست
 الشرف جهانگیر میبوی
 قدس سره با هم کتبی است از دست
 قدس سره با هم کتبی است از دست
 قدس سره با هم کتبی است از دست

حالت عسفی بهشت روز بر نایان طاری ماند آب و گلای پاشی
 هیچ سود نکرد و حال شیخ احمد الدین چنان مبدل گردید که در
 بحر فنا مستغرق شد مدت بست سال بر آستانه مبارک حاضر
 ماندم و قتی که زمانه وفاتش نزدیک شد بدستار خلافت ممتاز
 فرموده جانب دمشق برخیزد هدایت خلق الدما مور فرموده
 روانه ساخت خرق عاداتش مشهور معروف اند حاجت التشریح
 نیست بمراتب و مناصب حضرت حق تبارک و تعالی میداند
 یا حبیب او مزار پر الوار حضرت مولانا موصوف در ایران است
 وفاتش در سنه هشتصد و چهار ماه ربیع الثانی بوده است

مذکره السیاحه
 در وقت جان خورشید عبادت
 و مار فان آن عصر را با حضرت
 شیخ صعبه و شکر و مجلسه
 رنگارنگ واقع شد و میان شیخ
 و ملک العلماء اتفاق شد و بعد از آن
 مکانها حاضر نموده و بعد از آن
 از کتبی طاعت کتبی است از دست
 در تاتارین دار و شاد جلوه
 در احوال و عوام از خدمت
 در تاتارین دار و شاد جلوه
 در احوال و عوام از خدمت

ذکر حضرت سید محمد و اصل عماد رومی قدس سره

سیره العینه

حضرت سید محمد شاه اصل عماد رومی از قوم سادات بود نام
 والدش سید یعقوب و طاعتش روم ولادت با سعادت در
 سنه هفتصد و هشت هجری واقع شد که کرامات باایام صغیر سن

از کتبی طاعت کتبی است از دست
 در تاتارین دار و شاد جلوه
 در احوال و عوام از خدمت
 در تاتارین دار و شاد جلوه
 در احوال و عوام از خدمت

۱۱۹
تفضل العالی علیه السلام من انبیا و اولیاءه
میدید که اینها را بهر حال از دست
شما میزدند و این خانواده طایفه
است از وی بظهور آمده و اولیسی از آن
جسما فی حضرت رسول صلعم بود و اینها
را از جهت لذت و بربانی اختیار
نموده اند و اینها را

والمعالم العلوم انما هي كالماء الذي لا سائل له
 نظر الله الخلق الخلق والخلق الذي لا يعلم
 انما هو كالماء الذي لا سائل له
 انما هو كالماء الذي لا سائل له
 انما هو كالماء الذي لا سائل له

جوانی ضرورتی از معذوری اعضا معذوری میشود و اگر خطره راه
 باید که آشنائی از وی چگونه هست جواب اشیا عالم
 محسوسات تاب و پیدایش ندارد و در عالم اسباب روح حیوانی
 بهم داخل است و او همه عالم را تان واحد بلکه در بنی قدرت
 می بیند تمام جهان پیش وی مثل ذره ایست که در صحرائی تاب
 زیاده شایع حکم نه بد الغرض و در آن حال ایشان چنین سعادت
 ابدی را گذشتن کتاب نداشتند و برفاقت حضرت بوده که لا
 می اند و خند چنانچه حسن عمل خویش سعی نمودند و روزی حضرت
 از ایشان فرمود پسندیدند ایشان جواب با صواب
 عرض نمودند حضرت راضی گشته تاج خلافت بر تارک آن
 رهبر و آن معرفت مزین فرمودند حضرت شاه حیات پانی بی
 در سنه هشتصد و پنجاه که جامه هستی پوشیده و در خرابه دنیا گذارشته
 لباس فاخره ابدی پوشید ششم ماه حجب المرجب بود که تاب
 غنصری در زمین کابل سپرده شد فیض کمال آتش هنوز جاریست
 وفات حضرت امیر و در سنه هشتصد و چهل گردید و حضرت شاه
 کریم الله در سنه هشتصد و پنجاه و هشت رحلت فرمود و مرقد

و کشته شد و فرمودان حاجت خواه
 دم از آمدن باین جهان بود که چون
 سرایدی زمان بیان جویندگان
 قاده نه س و هر که جواب خود
 شنیدی باین کتابان بر خاست
 و شکر و داستان باز در گذارند
 و سلسله مداریه را در سر آغاز

مکره السعید

شاه کمالی که در سنه هشتصد و پنجاه
 شکر و داستان باز در گذارند
 و سلسله مداریه را در سر آغاز
 سلطان ابراهیم ششم در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان

و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان
 و قاضی شهاب الدین در زمان

چنانکه او پس از رحمت ابراهیم علیه السلام
نجا بهر خواهر انبیا را ندیده بود و در پیش
از وی یافت و این مقام عالی است
که انبیا را ندیده و این مقام عالی است
من لیسوا و اولاد فضل الله بی ثقیله
بیشتر میان تنجیل صفات که در کتب المعانی
لا یو فی است یعنی نیست
صفات مرطافه افرا در و جوامع
ذات است الا بعد مگر تنجیل ذات
پس این قداست یعنی افراد را
على الدوام مقام بیست است
یعنی تنجیل ذات خود یعنی قداست
مقام غیبی که خارج از شش
حدود است و این لفظ که مقام

و این همه کسان که جای قیام گرفته اند از هم ایمان او شان اند
شاگرد احوال آنحضرت بیان کرد حکیم از کمال اشتیاق حاضر
شد و در آنوقت موقع بود باز گشت و بوقت معینه حاضر شده
قد میوس شد حضرت قطب المدا را گفت ای حکیم تدارک بلائی
آسمانی چه کردی در جوابش منفعل شده در سکوت آمد باز حضرت
مدوح ارشاد فرمود که این قهر الهی است که نازل شده است
چه عجب که اهل آبادی همه در معرکه هلاکت در آیند حکیم با نوقت
دست بسته التماس کرد پناه چگونه رونمایید حضرت ارشاد کرد
بشرطیکه از افعال نابکار خود تائب شوند تمام اهل آبادی
بخطائی ماخوفا شده اند مال یتیمی که غارت برده اند و سزا
حواله کنند و از وسع دعا کنند و باز مرکب چنین افعال نشوند
این بلا از سرشان دفع خواهد شد انشاء الله تعالی چنانکه اهل
شهر بر آستانه اقدس حاضر گشتند و حسب الارشاد بعمل آوردند
حق تعالی آن بلا را از سرشان دفع گردانید و حکیم در حلقه
بیعت در آمده بشرف خدمت مدینه مشرف ماند و از آخرت
خلافت هم ممتاز شد و فائز در سنه هشتصد و نود و پاره است

افاضل میگردد و نیست که است
چهار مقام گویند ارقام لا یوت
است فقط و صاحب مقام لا یوت
بیگویند که در مقام معشوقی و دوست
در بیست و یک تنجیل صفات که در کتب المعانی
نظام الدین بدایه فی تنجیل صفات
شارب از روح الهی بود و نیز در
تحریر الحانی تنجیل صفات که در کتب المعانی
بسطای و خواص شریفی هم در مقام
السید زبانی به از تنجیل صفات
علیم السلام در مقام فرزند نیست
بوده فقط پس اگر السیدان مقام
لشرفی فی الحقیقت تنجیل صفات
اندر دایره صلاح است و نیز در مقام
در آستانه چهار کسان که بالا آمدند
نموده است فقط و صاحب مقام لا یوت

قطب مدار وقت خود بود و در این
قطب مدار وقت خود بود و در این
قطب مدار وقت خود بود و در این
قطب مدار وقت خود بود و در این

خواجه شادان بزرگ شاه ولی الهدی بود و به باصره آن صبا جزا و گمان
چندی آنجا قیام ورزیده بامدادان رفت ازان روز در خاطر
آن بهر دو عزیز اشتیاق پابوس حضرت قطب المدار پیدا
گشت و منتظر وقت میبودند که بعد چند سال خبر آمد حضرت
قطب المدار شهرت پذیرفت اهلایان شهر باستقبال حضرت
شان بیرون شهر رفتند در انیان حضرت سعیدین نیز بودند
و قتی که بر فردگاه شاه حاضر آمدند حضرت مرقوم بر آن بخت
بلندان نظر توجه فرموده براسه آموختن آداب صحبت
قادسه مردان الدشج نصیر الدین شیرازی را تفویض فرمودند
بعد ازان در حلقه ارادت کدیشان در آورده و در مختصر این بهر
بزرگ نیز داخل خلفائے حضرت قطب المدار اند صاحب تصرف
و مقامات شدند و در تمام عمر اتفاق مفارقت با هم هر دو
برادر یفتاد و در تجرید و تفهیم یکتا و یکتا وقت بودند و رسنه اشتقاق
بماه سفر سعدا لاکبر را سفر آخرت پیش آمد و در همون سال بامه
جمادی الثانی از برادر خود سعدا لاصغر ملاقی شدند این بهر دو
بزرگ را سعیدین رومی مینامند مزار پدرانوارشان در نواح

قطب المدار علیه السلام در این
قطب المدار علیه السلام در این
قطب المدار علیه السلام در این
قطب المدار علیه السلام در این

بمقام معنوی معلوم و نامدار است
بمقام معنوی معلوم و نامدار است
بمقام معنوی معلوم و نامدار است
بمقام معنوی معلوم و نامدار است

جمع نیکان غابر واطن دیم
حضرت خلیفه السلام و امیر المومنین
رحمته علیهم اجمعین را آورده در
والسلام از خاندان ائمه اس
که جایگاه پادشاه و اسلحه یک
ازین عالم است و در میان
لیسان این جوان قابل
بسیار حضرت بخت حق
منجا پیش آن سعید ازل و اب
خود پیش آن مقام عباد
که داشته فرمود که قلم
در آن زمان عالم شد که آن
شاه جهان بن جانی پادشاه است
سپه آن حضرت از کمال مهربانی
بسیار است

گلستان ویرانه برگردانید و در آن یک معین داشت موقوف
گشت اهل و عیالش بگردش افلاس در آمدند و از سرایبگی
رو بر پاک نهادند و در آن حضرت سلیمان مینی خلیفه حضرت
قطب المدار که بهدایت خلق الله مامور بودند متصل آن باغ
قیام و زیدند و در پیش از همایانش بتلاش آب رفت چاه
خشک دید بازگشت و حالتش از شیخ عرض کرد شیخ در آن
باغ قدم رنج فرمود بر لب چاه رفته ظرفی در آن انداخت آبی
پدید آمد باغبان از دور معاینه این حال کرده بخندست شیخ حاضر
آمد شیخ بر عسرت وی رحم خورد و دود بچوس فرمود باغبان عرض نمود
از روی یک باغ در تپه است آمد مالکش آنچه وجه کفایت مستر
کرده بود موقوف نمود و به سعادست بخت که در اینجا حضرت و نش
بخشیدند بین ذات بابر کات چشمه جاری شد از عنایت چه بعید
که باغ باز و بتازگی آمد شیخ گفت انشاء الله تعالی بهوت که
این کلمه بزبان قصاصت جمالش آمد استخبار یک بصورت گدای مینوا
استاده بودند همگی حلیه سبز و کفشیدند و سبزه و شاداب شدند
و شیخ چند روز را اینجا قیام کرده مشغول بهدایت و ارشاد گشته و او

لیسان این جوان قابل
بسیار حضرت بخت حق
منجا پیش آن سعید ازل و اب
خود پیش آن مقام عباد
که داشته فرمود که قلم
در آن زمان عالم شد که آن
شاه جهان بن جانی پادشاه است
سپه آن حضرت از کمال مهربانی
بسیار است

در آن زمان عالم شد که آن
شاه جهان بن جانی پادشاه است
سپه آن حضرت از کمال مهربانی
بسیار است

از آن که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند

آورده اند که شاه خلیل اسد کرمانی امیر سیه بود از امرای کرمان
 در عنفوان شباب انجمنی معتقد ساخت و بقاعده شاهانه جشن
 ترتیب داد در عین حالت انبساط سفر سمرقند پیش آمد در همان
 ایام از اجباب و اصحاب مشوره نموده توجیه به سمرقند شد چون
 از سمرقند مراجعت نموده رو بسوی کرمان آورد و در آن
 نواحی شهر کمالات حضرت قطب المداreshنیده جست
 حصول شرف سعادت ملازمت سے بلنج بکار برده حاضر
 آستانه حضرت قطب المداreshت دستدعی قدسوس شد
 چون اینغنی را مقربان درگاه و الالبعض اقدس رسانیدند
 حضرت نظر الطاف بر دسندول فرمودند چونکه مرتبت و عظمت
 حضرت آن سعادت کیش بعین الیقین بیش از پیش ید آن
 جاه و چشم را خیر باد گفته بزمه ارادت کیشان خود را در آورد
 و یکی از جمله واصلان حق گشت و بهر اسبه و الا مانده و رفیق
 سیر و سیاحت بوده در سرزمین حجاز رخت اقامت انداخت
 ملا نظام الدین بهیما پوری سیرکنان بر آستانه حضرت قطب المدا
 را حاضر شد چون صدق ارادت با بنجاب صادق و عاشق داشت

در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند

در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند

در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند
 در آنجا که در شهر اسفند

17.

[illegible]

وانتو تخلقونه ام نحن الخالقون پس ثابت شد آنچه ثابت
شد نه بود چراغی از خود و منی بنی تخلیق خود را اگر
بنجاست اصلی که مذکور شد میلان است نتیجه اش معام
که اسفل السافلیین است و اگر صفات ملکی که در اصل
روح انسانی است از ان مطلع شده به پرہیزگاری کوشید
پانجا پیش با علی علیہ السلام رسید و یکے از اہل صفا گردید و صفت
پیغمبر و کجروی کہ عارضے بہ قالب خاکی کہ عاریتی است و فانی
لاحق شدہ و جامہ تنصیری محض برائے حصول کسب و ریاضت
محنت گردیدہ کہ در آخرت بکار آید از ان غافل گشتہ کجبارا
بکجرویت بکجارسانیدہ و ہنوز قدم سعیت بہ منازل سعادت
و سعادۃ نہادہ بنظر حقیقت کلام حق تبارک و تعالی جل شانہ
و عم نوالہ معائنہ کن کہ چہ پیغمبر ماید اولو بر الانسان انا خلقناہ
من طینۃ فاذا ہوا خصیم مبین چون این معنی آشکارا شد و اہل
کالبہ خاکی از کلام پاک بچنین شرافت و نجابت ہویدہ اگشت
در عالمیکہ افعال سنیہ از ہم جدا نشدند محل خطر و ہمہ ابواب
پاسے و ناپاکی بر سلامتی خاتمہ و بر سود خاتمہ موقوف داشتہ اند

[illegible]

و علم هم یکبار سے
انفال روح یعنی الروح خود نفلی
اختیار کن و این قسم از این نوع نیکی و بد
و عبادت و نیکوکاری و غیره
که در هر حال برای خود بدنی اختیار
کنند و در هر حال
و این عبادت از بد در سه نوع است
و آن نیست که شش و احوال و
مخدود را مانند متعدد و غیره شود و

۱۳۴۱
سلطان محمد شاه بن
سلطان محمد و خطاب داد به کسبه
قاپلیقه نداشت رستم عزل بر کسبه
اصحاب بخارا کسبه شیشه گر نقشه و سپردن
نمود در وزگار و قاپلیقه کسبه
سلطان محمد شاه بن
سلطان محمد و خطاب داد به کسبه
قاپلیقه نداشت رستم عزل بر کسبه
اصحاب بخارا کسبه شیشه گر نقشه و سپردن
نمود در وزگار و قاپلیقه کسبه

اَنْ يَكُونُ حَكِيْمًا فَلْيَكُنْ عَلٰمًا وَمَنْ اَرَادَ اَنْ يَكُوْنُ سَابِقًا
 كَرِهِيْمًا
 چاہے کچھ عالم ہو اور پیشہ ارادہ کیا کہ سلامت رہے
 يَمِنَ النَّاسِ فَلَا يَسُدُّ كَرَاهِدَ الْاَلَةِ يَخْذِرُ وَالْحَيْدَةُ فِيْهَا
 آدمیوں سے سویا دکرے کسی کو مگر بھلائی سے اور عبرت کچھ سے دنیا
 مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خُلِقْتُ وَلَيْتَا ذَا خُلِقْتُ وَمَنْ اَرَادَ الشَّرَّ
 کہ کس چیز سے پیدا کیا گیا اور کس واسطے پیدا کیا گیا میں اور جو ارادہ کیا کہ شر
 فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَلْيَحْزَنْ الْاٰخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا فَمَنْ
 دنیا اور آخرت میں چاہے کہ اختیار کرے آخرت کو دنیا پر اور پیشہ
 اَرَادَ الْفِرْدَوْسَ وَسَيِّدِ النَّعِيْمِ الَّذِي لَا يُغْنِي عَنْهُ شَيْءٌ مِنْ دُنْيَا
 ارادہ کیا فردوس کا اور اون نعمتوں کا کہ فنا نہوں گی ضائع نہ ہو عمرانی
 هَسَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ اَرَادَ الْجَنَّةَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
 فساد دنیا میں اور جسے ارادہ کیا بہشت کا دنیا اور آخرت میں
 فَلْعَلِّهِ بِالسَّخَاوَةِ لَا تَسْتَحْيِ قَرِيْبًا اِلَى الْجَنَّةِ وَبَيْعًا
 سوا لازم کپڑے سخاوت کو کہ سخی فریب ہے بہشت کو اور دور
 مِّنَ التَّكَاوُرِ وَمَنْ اَرَادَ اَنْ يُنْقِصَ قَلْبُهُ بِالسُّعْيِ السَّامِ
 دوش سے اور جسے ارادہ کیا کہ روشن کیا جاوے دل اس کا روشنی پوری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

چون بیکدیگر را گرویش سپردند و در آن
 نفعی نداشتند و از آن گرفتند و چون
 بزرگواران را از آن گرفتند و چون
 قصد می کردند که از آن گرفتند و چون
 سپری شده و این شهر را از آن گرفتند و چون
 بوی بسوی سلطان حسین خورشیدیه
 واقع و بیکدیگر را از آن گرفتند و چون
 سلطان ابراهیم از آن گرفتند و چون
 زنده و از آن گرفتند و چون

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من آل أبي طالب
أئمة المرسلين وأوصياء المرسلين
والمؤمنين أئمة المؤمنين والمؤمنات
أئمة المؤمنين والمؤمنات

بگویم که دیگر رفتی بیدار که در نال اشک خود
استیلا بر چهره این یک در گریه می گویا
نیست کسی در دلی در برین جانتاس
نشادیم چون بنات الغش دیگر
دختره محبت است که فراد از یاس
بهر دردها اشک چون بیان

[illegible][illegible]

و منتهی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حکم در بیجا بی دیدار دل بی چشم
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی

و منتهی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حکم در بیجا بی دیدار دل بی چشم
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی

و منتهی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حکم در بیجا بی دیدار دل بی چشم
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی

و منتهی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حکم در بیجا بی دیدار دل بی چشم
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی

و منتهی صلی الله علیه و آله و سلم
 و حکم در بیجا بی دیدار دل بی چشم
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی
 و دل خفته در کرب و غم جان در تنگی

که از فرزندان آن بختی بود و دست بختی بختی
 بختی بود و دست بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی

<p>که از فرزندان آن بختی بود و دست بختی بختی بختی بود و دست بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی</p>	<p>ارشاد علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان فضیلت خود و مقام شایسته از دست بختی بختی بختی بود و دست بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی</p>	<p>که از فرزندان آن بختی بود و دست بختی بختی بختی بود و دست بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی از است بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی بختی</p>
--	---	--

که از فرزندان آن بختی بود و دست بختی بختی
 بختی بود و دست بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی
 از است بختی بختی بختی بختی
 بختی بختی بختی بختی بختی

فصل در بیان مبدء ان قطب عالم
 نام زده شده و عالم اعظم
 میگویند فرمان شریف که یکدیگر خیر و بد تفویض رسیده
 و نصف بهفات الهی گشت بقول علیه السلام
 حکم مع وفات دست آنکه اگر فرمان شود خیر است
 بخاتم عالم شد که با بیست و یک نفر از
 از پیغمبر شده و بی آنکه موصوفه که گویند
 وفود و موصود و واحد یک است و در زمین
 انشاء شخص موصوف و داشت که سالک گشت
 فرمود که یک پیاسه قصه همه آفاق گردد
 و پیاسه طلب بر آسمان برود

فصل در بیان مبدء ان قطب عالم
 نام زده شده و عالم اعظم
 میگویند فرمان شریف که یکدیگر خیر و بد تفویض رسیده
 و نصف بهفات الهی گشت بقول علیه السلام
 حکم مع وفات دست آنکه اگر فرمان شود خیر است
 بخاتم عالم شد که با بیست و یک نفر از
 از پیغمبر شده و بی آنکه موصوفه که گویند
 وفود و موصود و واحد یک است و در زمین
 انشاء شخص موصوف و داشت که سالک گشت
 فرمود که یک پیاسه قصه همه آفاق گردد
 و پیاسه طلب بر آسمان برود

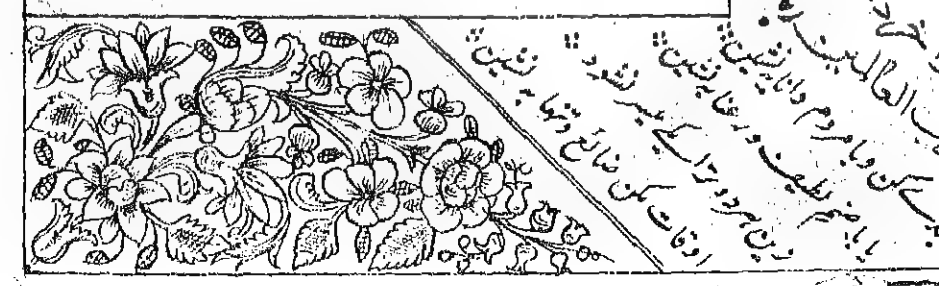
فصل در بیان مبدء ان قطب عالم
 نام زده شده و عالم اعظم
 میگویند فرمان شریف که یکدیگر خیر و بد تفویض رسیده
 و نصف بهفات الهی گشت بقول علیه السلام
 حکم مع وفات دست آنکه اگر فرمان شود خیر است
 بخاتم عالم شد که با بیست و یک نفر از
 از پیغمبر شده و بی آنکه موصوفه که گویند
 وفود و موصود و واحد یک است و در زمین
 انشاء شخص موصوف و داشت که سالک گشت
 فرمود که یک پیاسه قصه همه آفاق گردد
 و پیاسه طلب بر آسمان برود

و نیز اینست که در زمان شریف
 و نیز اینست که در زمان شریف
 و نیز اینست که در زمان شریف
 و نیز اینست که در زمان شریف

و نیز اینست که در زمان شریف

درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است
 و درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است
 و درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است

درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است
 و درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است
 و درین عالم که بخت بد و بد بختی را با حق
 و غلبه و الاثر را بر ایشان کرده است



شکره
 المصطفی

خلاصه المطالب
 علی سواد الکرام
 علی سواد الکرام
 علی سواد الکرام

شعبہ

یا الہی خاص ذات کبریا کیواسطے	احمد مرسل شہ ہر دوسرا کیواسطے
عقدہ لاصل ہوں شکل کشا کیواسطے	
واسطے خواجہ حسن بھری کے مجھ کو شاد رکھ	از پئے خواجہ حبیب عجمی مجھے آباد رکھ
خواجہ بازید شاہ اصفیا کیواسطے	
از پئے خواجہ معین الدین غم دل سے دے دے	واسطے طیفور شامی کے خداوند غفور
اور بی بی الدین قطب لاوا کیواسطے	
خواجہ طیفور کا صدقہ خداوند جہان	واسطے خواجہ مبارک کے مجھے رکھ شادان
خواجہ اسماعیل محبوب خدا کیواسطے	
از برائے خواجہ داؤد در پلم نزل	اور نصیر شاہ کے صدقہ میں دھرم نعل
اور شاہ چاند عارف باضیا کیواسطے	
خواجہ بازید کے صدقہ سے اسے رت قدیم	شاہ نیچے کے لیے محشر میں ہونا دیکھ
شاہ فتون رہنمائے پیشوا کیواسطے	
حضرت نور محمد جو ترے مقبول امین	میں رہوں صدقہ سے اُنکے میری بار بزمین
خواجہ عبدالعزیز مراد باصفیا کیواسطے	
شاہ خیرن کے تصدق میں تو مجھ پر رحم کر	تا نہو محشر میں مجھ کو آتش و تیغ کا ڈر
اور عباد اللہ شہ اہل سخا کیواسطے	
ہر بشارت بیتی فیض محمد کے سبب	ذاکر و شافع مجھے اپنا بنادے سبب
رہنا تو اپنی ذات کبریا کیواسطے	

دین آن فن کی راہیں ہر

نفس توان گشت از آن غفلت

اعلان

کمان بن وہ شائقین الالکین
اور کدھن

ناظرین حالات اولیا رب العالمین

اس کتاب نایاب کو جو عرصہ دراز اور مدت دیر بانگ
بعد نہایت سعی و کوشش سے تالیف ہو کر مطبع عمری بن طبع
ہوئی ہے چشم دل سے ملاحظہ کریں اپنی آنکھوں کو نور اور قلب کو سرور بخشین
اور اس فقیر کی سالہا سال محنت شاقہ و صرف و زکثیر جو اس کتاب کے مضامین فراہم
کرنے میں ہوا اوسکی مراد دین قیمت رسالہ ہذا فی جلد عدم بلا حصول رکھی گئی ہو چون حضرت
خریداری اس عظمیٰ کی منظور ہو اس قیمت کو مطلع فرمائیں انشاء اللہ تعالیٰ بہت جلد رسالہ
بزرگ دیوبند پہل رسال خدمت کیا جائیگا حصہ دوم زیر طبع ہے اس میں ہشتائے حال کا
مع اوں کے پیران طریقت کے ذکر ہے اور شجرات ہر ایک کے علیحدہ علیحدہ مع مختلف حالات کے ذکر
و اذکار شغل اشغال خاندان عالیہ مدار بہ زاد اسد شرفا و تکرما کے مندرج ہیں اور اولاد
داد حیات خاندانی مع اسناد لکھے گئے ہیں یہ وہ چیزیں ہیں جو اب تک حرز جانے
طرح اگلے لوگ عزیز رکھتے رہے اور پیسے بادیگر سے تفویض فرماتے رہے
جو بیک اسوقت شائع کرنا انکا محض بغرض فہ عام بجا کیا ہے

پیشکش ناظرین ہر حضرت شائقین ملاحظہ فرمائیں

اور اس قیمت کو دعای
خیر سے یاد کریں

ممبر کربان کار ہاد شوا از نسبت

المسکای زمن فقیر محمد حسین
نصوری را کئی زندگینہ
شیخ کاغذ

چنی بید بولف کی تم یاد رکھنا ہوں
وہ مال سہر و دہنا

Library,
Aligarh.

CALL No. { ^R ٩٢٢٥٩٤ (٥)
 ACC. No. ١٣٥٤٤
 AUTHOR امير حسن سيد محمد
 TITLE تذكرة المتقين

(Responsible Library)

١٣٥٤٤

١٣٥٤٤

^R ٩٢٢٥٩٤

AL TIME

تذكرة المتقين

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

